

# رہسبران رھروان

در

تاریخ ادیان

جلد اول

تألیف :

جناب اسد اللہ فاضل مازندرانی



# رہسبرانِ رُہروان

در

تاریخ ادیان

جلد اول

تالیف :

جناب اسد اللہ فاضل مازندرانی



## مقدمه ناشر

یکی از تالیفات مفید و ارزنده و آثار نفیسی که از فاضل  
مازندرانی بجا مانده کتاب "رهبران و رهروان" است  
که مؤلف محقق، با واقع بینی و وسعت نظر خاص خود آنرا  
در باره تاریخ و بیان اصول عقائد آئین های بزرگ جهان به  
رشته تحریر آورده است. تاریخ نگارش این کتاب یا بطور  
دقیق تر تاریخ خاتمه نگارش آن سال ۱۳۱۵ هجری شمسی  
است و در صفحه آخر نسخه اصلی کتاب که به خط مؤلف  
تحریر شده و مبنای انتشار فعلی آن قرار گرفته چنین مسطور  
است: "انتهی ۱۳۱۵ هجری شمسی در طهران"

فاضل مازندرانی در این کتاب بطور موجز و مختصر و بدون  
تفصیل بیهوده و در عین حال به نحو مستند و خارج از هر  
گونه تعصب و حب و بغض، شرائط زمانی و اجتماعی و کیفیت  
طلوع هر یک از ادیان بزرگ عالم را ذکر کرده و مبنای تاسیس  
و تشریح و اصول عقائد هر آئین را توضیح و تبیین کرده است  
و نیز متفرعات و شعب و بدع و زوائدی را که بعد از اعراض هر یک از  
ادیان شده نگاشته است. از آئین ها و ادیان قدیمی  
جوامع انسانی را آنها که آثاری بدست آمده و یا پیروانسی  
موجود است یعنی از ادیان قدیم مصری، هندی و چینی  
و آریایی شروع کرده و ادیان سامی یعنی یهود و مسیحیت  
و اسلام را تفصیل بیشتری داده و بالاخره با معرفی جامع

C.3

مؤلفه علی شریعتی

سال ۱۳۱۱ بدیع



## مقدمه ناشر

یکی از تالیفات مفید و ارزنده و آثار نفیسی که از فاضل مازندرانی بجا مانده کتاب "رهبران و رهروان" است که مؤلف محقق، با واقع بینی و وسعت نظر خاص خود آنرا در باره تاریخ و بیان اصول عقائد آئین های بزرگ جهان به رشته تحریر آورده است. تاریخ نگارش این کتاب یا بطور دقیق تر تاریخ خاتمه نگارش آن سال ۱۳۱۵ هجری شمسی است و در صفحه آخر نسخه اصلی کتاب که به خط مؤلف تحریر شده و مبنای انتشار فعلی آن قرار گرفته چنین مسطور است: "انتهی ۱۳۱۵ هجری شمسی در طهران"

فاضل مازندرانی در این کتاب بطور موجز و مختصر و بدون تفصیل بیهوده و در عین حال به نحو مستند و خارج از هر گونه تعصب و حب و بغض، شرائط زمانی و اجتماعی و کیفیت طلوع هر یک از ادیان بزرگ عالم را ذکر کرده و مبنای تاسیس و تشریح و اصول عقائد هر آئین را توضیح و تبیین کرده است و نیز متفرعات و شعب و بدع و زوائدی را که بعد از آغراض هر یک از ادیان شده نگاه داشته است. از آئین ها و ادیان قدیمی جوامع انسانی را آنها که آثاری بدست آمده و یا پیروانی موجود است یعنی از ادیان قدیم مصری، هندی و چینی و آریایی شروع کرده و ادیان سامی یعنی یهود و مسیحیت و اسلام را تفصیل بیشتری داده و بالاخره با معرفی جامع

C.3

مؤسسه علمی و فرهنگی "امری"

سال ۱۳۱۱ بدیع

ولی مختصر دیانت جهانی بهائی کتاب را به پایان رسانیده است. و چون حجم مطالب کتاب بهیتر از یک جلد معمولی است لذا از ابتدای کتاب تا آخر دوره دیانت بهبود در یک مجلد بصورت جلد اول و دیانت مسیح و اسلام و بهائی در مجلد دیگر و تحت عنوان جلد دوم کتاب منتشر می گردد.

از مطالب حکیمانه ای که مؤلف فاضل در ابتدای کتاب نگاشته و نیز از مطالعه سرگذشت شارعان ادیان که اساس اخلاق و عمل شایسته را در عالم انسانی بنیان نهادند و از این راه فداکاری عده ای از پیروان مخلص و جانفشان آنان که در راه استقرار مدنیّت الهیه معمول داشتند این نتایج به دست می آید که :

اولاً سعادت واقعی مردم و دوام و بقای جوامع انسانی همواره مرهون ظهور و مظاهر الهیه بوده و نفوذ معنوی بزرگان دین و اخلاق و اشاعه نسبی تعالیم آنان، سعادت و سلامت جامعه بشری را تامین و تضمین کرده است.

ثانیاً از مطالعه منصفانه و دقیق تاریخ عقائد این حقیقت بدست می آید که مبنای اساس تشریح در کلیه ادیان الهیه وحدت محبت، نوع دوستی و ایجاد نظم اجتماعی بوده از این جهت افتراق و اختلافی بین ادیان وجود ندارد.

ثالثاً تجدید و تعدد ادیان از طرفی به علت غلبه جنبه حیوانی و غفلت انسان از عوالم اخلاقی و روحانی و لزوم تاسیس ایمان

جدید و از طرف دیگر معلول شرایط و مقتضیات وهم وسعت و دقت و کمال در توحید و عرفان و معارف الهیه به نسبت فهم و استعداد دار جامعہ بشری بوده است.

رابعاً از آنجا که صفت خود خواهی و ترجیح تمایلات شخصی بر وحدت کلمه و اتحاد جامعہ در نهاد بشر همیشه وجود داشته و دارد در هر عصر و زمان برخلاف نیت اصلی شارع آئین اصلی دچار تشعب و تفرقه شده و نیز آداب و تشریفات و زوائدی به وسیله ریاست طلبان و خود خواهان به اصل آئین الهی افزوده شده و راه ساده و روشن اصلی را به طرق دشوار و متعدد منقسم ساخته اند.

بنابراین در بررسی و کشف حقیقت ادیان باید تعالیم اصلی دیانت را از آنچه

ریاست طلبان بنام دین ساخته و پرداخته  
 و رایج ساخته اند باز شناخت و به درستی  
 تشخیص داد . و با توجه به این خصیصه  
 بشری و سابقه مذکور در ادیان سلف است  
 که در آئین جهانی بهائی تمامی بهانه های  
 که برای ایجاد مذاهب و طرق مختلفه  
 ممکن بوده است دستاویز قرار گیرد  
 از میان برداشته شده و وسائل حفظ  
 وحدت جامعه تحکیم یافته است و به  
 علت تصریح و تحکیم عهد و میثاق الهی  
 است که هوسها و اقدامات ریاست  
 طلبانه و مجتهد مابانده بعضی  
 از نفوس به نتیجه ای برای ایجاد  
 تفرقه در این امر نرسید و این قبیل  
 نفوس به مثابه فروع یا بسه ای  
 از اصل شجره الهیه ساقط شده و از

بین رفته اند .

وبالاخره نکاتی را که خوانندگان گرامی کتاب " رهبران  
 و رهروان " در موقع مطالعه باید در نظر داشته باشند زیلاً  
 متذکر میشود :

- ۱- همانطور که گفته شد تاریخ تدوین کتاب سه سال  
 ۱۳۱۵ هجری شمسی است که با مطابقت با تاریخ امر بهائی  
 مقارن اواسط دوره ولایت حضرت شوقی ربّانی ولی امرالله  
 بوده است بنابراین وقایع تاریخ بهائی را مؤلف تاهیمان  
 تاریخ مذکور ، نگاشته و طبعاً متضمن توسعه و پیشرفت و  
 گسترش عظیم این دیانت در بقیه ایام آن حضرت و همچنین  
 در دوره استقرار بیت العدل اعظم تا زمان حاضر نمی باشد .
- ۲- باید توجه داشت آثار و تعداد پیروان هر یک از ادیان  
 مذکور در متن کتاب و همچنین تعداد پیروان مقیم در مناطق  
 و کشورهای مختلف جهان مربوط به تاریخ تدوین کتاب بوده  
 و مسلم است که این ارقام در زمان حاضر تغییر یافته است .
- ۳- همچنین نام و وضع جغرافیائی بعضی از ممالک  
 و مناطق جهان به همان صورت و تحت عنوان که در تاریخ  
 تدوین کتاب متداول و معمول بود ابقا شد و به تقسیمات  
 و اسامی جدیدی که بعد از جنگ بین الملل دوم برای آنها به  
 وجود آمده است تغییر نیافت .

۴- تعدادی تصاویر از شارعین و مقدّسین ادیان سلف  
 برای درج در مواضع مربوط به آنها به وسیله مؤلف در متن

## مقدمه

منظور از تدوین این کتاب خدمت بعالم علم و عمل است زیرا مطالعه دقیق ادیان موجب تنور و سعة افکار و زوال تعصب و اختلاف و سبب تعلق بایمان و اخلاق میگردد چه بسیار اوراد و ازهار لطیفه بدیمه در گلستان دینی موجود که پیروان ادیان دیگر از آن خبری ندارند و چه بدیع و زواید بیحاصلی در آئینی عارض و لاحق که تابعین بعلمت انس و توارث و بیمومراعات شعوون و احوال آنها را نمی بینند و دم نمیزنند و ما برای اینکه خوانندگان از طول کلام طول نشوند ادیان موجوده معظمه را شرح داده از بسط سخن در ادیان بعیده که عمده آثار آنها از میان رفت و در عقایدی که بدان درجه از اهمیت در عالم بشر قرار نگرفتند صرف نظر کردیم و البته بحث و تدقیق و ورود بتفصیل و جرح و تعدیل در قسمتهای تنزایده ادیان مطابق با مقتضیات احوال نبود. هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد «لا کُلَّ مَا یُعَلِّمُ یُقَالُ وَلَا کُلَّ مَا یُقَالُ حَانَ وَقْتَهُ وَلَا کُلَّ مَا حَانَ وَقْتُهُ حَضَرَ أَهْلَهُ» و معذک بمقدار صلاحیت حال بنوعی که موجب تکدر خاطر بعضی از سطحیین و یا

کتاب گذاشته شده بود که چون این تصاویر خیالی بوده و منطبق با واقع نمی باشند از درج آنها صرف نظر گردید و فقط به درج و انتشار بعضی از عکسها و اسناد واقعی و قطعی - الصدور مربوط به دوره بهائی اکتفاء شد.

۵- برای آنکه متن چنین کتاب نفیسی هر چه زودتر در اختیار علاقمندان و طالبان قرار گیرد از افزودن حواشی و تعلیقات لازم و هم تطبیق وضع آمار و تفسیرات جغرافی با آمار و وضع زمان حاضر فعلاً خود داری شد و تهیه حواشی و اضافات و فهرست اعلام اشخاص و امکنه و اصطلاحات آن به چاپهای بعدی کتاب موکول گردید.

۶- نظریه اینکه ممکن است بعضی از دوستان تنها یک جلد از کتاب "رهبران و رهروان" را به دست آورده و مطالعه فرمایند لذا این مقدمه در ابتدای هر دو جلد کتاب درج میشود تا به نکات لازمه مذکوره توجه نمایند.

لجنه ملی مطالعه و تحقیق



متظاهرين نگردد تحقیق و تبیین بعمل آوریم و چون مقصودی جز حقیقت گوئی نبود امید است معذور دارنند و خاطی و عاصی نشمارند

## مفتاح نجات

اگر ساعاتی چند بهر نیل سعادت تفکرات وسیع و عمیق عمل آریم زیاتی نبرده بلکه بی شک بمنائهمی مهم رسیم، مقیاسی که درجات حیات انسان را توان بان سنجید علاوه مندی بسعادت است. انسان هر قدر علاقه مند تر بسعادت خود باشد زنده تر و هر قدر بی اعتنا تر بان است بهمان درجه حیاتش ضعیف تر شمرده میشود. آنکس که يك مقدار از دقائق حیاتش در این فکر صرف نشود انسانی جاهل و گمراه و عمرش خامر و تباه است و این را بییقین باید دانست که دست قدرت آفرینش در نهاد انسانی قوی و آلات و استعدادی مخصوص برای وصول باین مقصود کاملاً ایجاد و تهیه نمود و وسائل و اسباب در خور مشی اینطریق فراهم کرد مع هذا اگر انسان کاهلی ورزیده در سبب غفلت طبیعت مستغرق شود زهی حسرت و تدامت و خسران که جبران آن ممکن نخواهد شد.

اشخاص مستعد و قابل و ملل مترقی و کامل آنان بوده و هستند که در میدان تفکر برای بدست آوردن کلید سعادت صوریه و معنویه بیشتر کوشیده اهتمام و پیافشاری و جانفشانی کاملتری بجای آوردند.

کاروان رفت و تودر خواب و بیابان درپیش

وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی

و مقصود از این سطور اشاره است که منظور ما از شرح مباحث آتیه و درهم شکستن سلاسل و اغلال موجب تقاعد بلکه تقهقر بشر انتباه و انتهاز و سوق برای تجسس سعادت میباشد تا چون سرمایه های خلقیه مندرس و ضایع شود و چرخهای وصول باین مقصد از کار افتد برای حرمان از وصول بسر منزل سعادت غریق حیرت و حسرت نگشته نهیب و لطمه «الآن قد ندمت و ما یمنع الندم» بینا گوش تقصیرکار نرسد.

ای که دستت میرسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

## سعادت و شقاوت

در هر جنس از امور چه در حکمت و معرفت و چه در علم

و صنعت و چه در قدرت و ثروت و چه در خلق و سنجیت چه در ایمان و عقیدت مراتب کثیره است که وصول از هر رتبه دانه برتبه عالیه سعادت و حرمان از آن شقاوت خوانده میشود و در همان حال که حرمان از مرتبه عالیه شقاوت است بقیاس برتبه ادنی سعادت میباشد چه سعادت و شقاوت در درجات نامتناهیة شدیده و ضعیفه از امور اضافیه است و طیران انسان در این فضای بی پای فقط بدین جناح حاصل میگردد که علم و ایقان و عقیدت و ایمان یابد که با هممت و فعالیت عشقیه از وصول بهیچ سعادت یأس و ناتوانی نیست و اگر هم عمر و اسباب برای وصول بسر منزل مقصدی عظیم کفایت ننماید بالاخره نوع انسان متعاقب و تدرج بدان خواهند رسید چگونه که عالم جماد و نبات و حیوان را با آن عظمت مهییة طبیعیه برای تسهیل و تکمیل زندگانی و تنظیم آن در ظل قدرت خود تدبیر و تربیت نمودیم و چه قوانین و انتظامی فراهم و تدوین و اجراء کردیم و چه صنایع و ایجادات عجیبه مهیا ساختیم بهر مقامی میتوانیم رسید گرچه جسماً در مقابل طبیعت قویه ضعیف و ناتوان مشاهده میشود ولی معنأ و روحاً بغایت نیرومند و توانا هستیم و این ایمان و اعتماد نخستین علت نیل بسعادت در نفوس سعیده

و فقدان آن موجب حرمان گردیده و دیگر صفات لازمه از اهتمام و استقامت و صبر و تحمل مشقت و تجسس و استعمال طرق و وسائل از هرجا و هرکس در درجات بعد میاشد.

## سعادت اجتماعی

چون انسان خلقتاً ناگزیر از زندگانی در اجتماع میباشد و خواه برضا و یا بکراه ناچار از اطاعت و خضوع نسبت با اصول و قوانین جاریه است در این حال اگر شرایط و اصول جاریه محیط موافق عدل و صلاح و موجب سعادت نباشد سعادت افراد چگونه تحقق پذیرد و با مشاهده اوضاع ناگوار زندگانی بنی نوع خویش چگونه ممکن است که مسرور گردد؟ شرایط و اصول روابط جامعه را حفظ کرده ااره مینماید و برصحت ابدان و ادراکات و عواطف و دیگر شعور و روابط حاکمیت مطلقه دارد در این حال اگر مخالف سعادت و تکامل گردد چگونه افراد و آحاد از زندگانی خویش بهره مند شوند؟ فی المثل هرگاه درصحت جریان و دوران دم بر اعضا وقفه و اختلال حاصل آید و قوانین صحیه عمومی بدن از اعتدال و انتظام افتد و لولعلی سبب

الفرض بعضی از اعضاء در چهار امراض موضعی نباشند  
 ممکن نیست هیچیک از اعضاء بسماعت خود نائل گردد .  
 بنی آدم اعضاء یک پیکرند

که در آفرینش ز يك گوهرند

چو عضوی بدر آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

وعلیهذا حیات سعیده و مسرت وجدانیه و ترقیات عالییه  
 هنگامی نصیب اشخاص میشود که در ظل شرایع و مبادی  
 کامله ، اداره شده ، زندگانی نمایند و از جانبی دیگر شرایع  
 و انتظامات عالییه نصیب اشخاصی است که بترقیات روحی  
 و اخلاقی و عقلی رسیدند و ببلوغ و کمال اضافی نائل گشتند  
 و این دو ، همیشه متالزم میباشند و ترقی و سعادت آحاد  
 در ظل سعادت جامعه است و سعادت جامعه بر اصول  
 و ارکان ترقیات و کمالات آحاد مبتنی میباشد و پدید آورنده  
 و نظم دهنده هر دو انسان است و همه این آثار از هیکل  
 انسانی طلوع و اشراق مینماید :

و داؤك فيك و ما تشعبر  
 و داؤك منك و ما تبصبر  
 اتزعم انك جرم صفيبر  
 و فيك انطوى العالم كبر  
 وانت الكتاب المبين الذی  
 با حرفه يظهر المضمبر

\*\*\*\*\*

## مهمترین علت حرمان و یگانه راه وصول

در این شکی نیست که موجبات حرمان انسان از ترقی  
 و وصول بسر منزل سعادت متعدد و رفع برخی از آنها  
 بیرون از حدود مقدرت حاضره شخصی میباشد چنانچه  
 بیماری و ناتوانی خلقی و میراثی و یافقدان بعضی از  
 حواس و آلات بدنی و نامساعدت اوضاع محیط و صعوبت  
 تهیه وسائل و مانند آن از وصول بمقصد باز میدارد  
 ولی با تحقق امثال موانع مذکوره نیز یأس و حرمان قطعی  
 نیست و توان بمقصد رسید ولیکن در مابین صفات و حالات  
 اموری یافت میشود که موجب حرمان قطعی است و آن یکی  
 غرور و خودپسندی و دیگر تعلق مفرط اعمیانه است  
 زیرا صفت اولی انسان را نسبت بخویشت و آنچه از او است  
 معجب و فریفته و مشغول و از طلب و تجسس امری برتر  
 و بهتر محروم میسازد و چنان جامد و خامد میگردد که  
 گوئی از دو گوش اصم و از دو دیده اعمی است و ممکن  
 نیست حقیقتی را بشنود و ببیند و بمقامی ارجمندتر برسد  
 و صفت ثانیه انسان را نسبت باشیاء بالیه فانیه چنان دلبسته  
 و قانع میگردد که قدمی فراتر نخواهد گذاشت . پس باید

درس عبرت گرفته جامه غرور از خود برکنند و برخاک طلب و استحصال و تعلّم و تلمذ نشسته بهرسو و از هر کس جويا و پويا شود و بايد دانست که از منازل افکار و عقايد مستحمله متجمعه تا بدروازه حقيقت و سعادت مراحل و منازل است که با قدمهای سريع تجسس توان بآنها رسيد و درگذشت تا بسر منزل حکمت و معرفت حقيقيه واصل گرديد و از خوي تعصب و ستيزه که زاده ابوين مذکور است و انسان را ناتوان از تفکيک خوب و بد و مطلوب و مرتدّ میسازد چنانکه ناپسندهای افکار و اعمال خویش را هر چند بطور کلی و نوعاً معایب آنها میدانند با آنکه محاط و مستغرق در آن است نمی بینند و محاسن دیگران را ولو هر قدر بلند و ارجمند باشد مشاهده نمی نماید هر اسان و گریزان گردد . چه این خوي مهلك او را از آنچه طالب و جويا و درد درونش را دوا و شفا است و در همانجا که بنظر دشمنی مینگردد میدرخشد بعلت بعضی از خیالات و نظرات که در او نشسته باز میدارد و بپاره سموعات و تلقینات که در او تأثیر کرده از اموری که باید استفاده کند میگریزد و ببرخی نفوذ و تأثیرات دیگر اموری را که باید بکنار گذارد تنگ در بفل گرفته از خود دور نمیسازد و کلام ناصح مشفق که باحوالش نگران و گریان است و بهرنجاتش میخروشد اعتنا نکرده بلکه

در آزارش میکوشد و صم و بکم و عمس و فهم لا یعقلون .

## اهمیت مقام اریان و شارعین

در مابین همه توده های افکار و آثار مفیده که بمسرور اعصار و ادوار در نتیجه بروزات فکریه و الهامات غیبیه از آحاد بشمار بشر برجا است اریان و ادبیات دینیّه حائز مقامی بلند و رتبه ارجمندند که عالم بشر را در مرتبهای تاریک گذشته بانوار هدایت رهبری و سعی در تزیین دانش و وضع احوال و اثقال جهالات و خرافات نمودند و همت بر ازاله کژی و اعوجاج افکار و اخلاق و اعمال و اقامه طریق صحت و اعتدال نهادند و عالم اجتماع را نظم و نسق دادند و هرر کلمات عالیاتشان در متون کتب و الواح میدرخشد و بسا که آثارشان باقی ولی نام و احوال مؤثر مفقود و بسا که اسامی و احوال تقریباً موجود ولی آثار در دست نه و چه بسیار که آثار و مؤثر هر دو ناپدید می باشد ولی بنوع کلی اثر از میان نرفت بلکه آثار قبلیه مفاد و مآلا جز آثار بعدیه شده جاوید و پایدار گردیدند و انواری ضمن انوار اعظم دیگر درآمده بنام و طوری دیگر جلوه نمود و تمامت اریان که حسب تفاوت و تنوع ظروف

واحوال و مقتضیات و موجبات هر يك بطوری و در ناحیه ای و در بین ملتی ظهور و نشو و تأثیر و نفوذ داشت و مبدشان را بالقطع والیقین نتوان دانست مابین بشر در ادوار و اطوار متمادیّه متداوله ایجاد ایمان و امید و معرفت و قوت و حرکت و مدنیت نموده با تأسیس و ترصیح ارکان و وظیفه شناسی و علاقه مندی بخوبی و انتهای از بدی و اعتقاد و محبت بمالمی اعلیٰ و نیز بیم و امید و مجازات و مکافات زمام نفس سرکش و تمایلات طبیعت را گرفته سوی نیکی سوق دادند و اخلاق مرضیه و سجایای محموده را تقویت نمودند و ایجاد حسن تفاهم بقدر امکان در محیط خود کردند و با قوه روحیه خلیقه نوایای مقدسه خود را با تحمل انواع ناملایمات از مردم متعصب متعدی اجراء ساختند و حاصل دستور و تعلیم و نظامشان حدّ اعلای ترقیات روحیه و مدنیّه دوره شان و مبد و فاتحه ترقیات دوره دیگر بود و هر يك ملّو از نیروی روحانی و الهامات غیبی و قدرت تأثیر در افکار و تقلیب قلوب و احوال و قیادت و راهنمایی بودند و اکنون نیز واجد قوه تسلّی روحانی و محافظت از طفیان اهویه طبیعیّه و سوق بمدنیت معنویّه اخلاقیّه هستند .

## اموری چند سزاوار وقت در کلیه ادیان

نظر باینکه هر دینی در ملّت و فلسفه و فکرتی مخصوص و طبق ادبیات و اوضاع معینی تأسیس و نشو گردید و به موجب مقتضیات احوالی تشریح شد البته دیگر ملل که از آن غفرت و ادبیات خارج اند درک حقایق و دقائق آن بنوع کامل نتوانند . خصوصاً چون بمرور از منته کثیری از اشیاء و اوضاع معاصر از میان رفته . روابط اقوام و ملل دگرگون گشته حتی عده ای از اقوام تبدیل و اقسام وجه الارض تغییر یافت و اصطلاحات بنوعی دیگر شد . پی بردن با واضع و مقتضیات و مصالح ایام سالفه ملل بغایت صعب میگردد و اگر بخواهند با دید حاضر خود در آن بینگرند هرگز حقیقت را نتوانند دید مگر آنکه شخص چند ان خود را روحاً بقهقری برده در توده آن ملّت وارد کرده بظروف و احوال خو نموده آشنا بعقاید و افکار و مصطلحات و اوضاع گردد تا تواند بمصالح و اسرار و رموز پی برد و حتی آنکه در عالم افکار عالیّه مؤسس و مؤلف وارد شده بجزئیات مقاصد و خیالات و رموز و بیاناتش واقف شود و از این جا ست که علل و اسباب تفاوت و تخالف ادیان در بسیاری از امور با اختلاف اسلوب

بیان و تعبیراتشان مانند اختلاف در فلسفه خلقت و توجّه  
و تمدّد و بینونت اسلوب در وضع مجازات و در روش تربیت  
و در معاملات و عبادات و غیرها بخوبی واضح و روشن است  
و بانظر وسیع و عمیق نتوان فقط وجههٔ راحق و حقیقت و نافع  
و موافق مصلحت گرفته و جهت دیگر را برخلاف آن بلکه  
ضلال شمرد و مفاد «و ما اشلکنا من قریة الا لها منذرون  
ولکلّ وجهة هو مولىٰ لها و لکلّ جعلنا منسکاً هم ناسیکوه» را در  
پس گوش گذاشت و لا سیّما ادیان غربیه که از ملّتی اجنبی  
بملّتی دیگر رسید بیشتر مصالح و حکم و رموز آن مجهول  
میماند و علّتی دیگر که موجب سدّ افکار از تماس با ادیان  
میشود تطوّر و ترقّی علوم و مدنیّت مییابد زیرا برای پرورش  
یافتهگان در محیط تربیت و مدنیّت و معارف مخصوصه درک رموز  
ادیانی که در محیط مدنیّت سالفه بعید الزّمانی تأسیس گردید  
ممکن نیست ولی با دو قوهٔ شرح صدر و تحصیل اطلاعات  
عمیقه و مطالعات ادبیّه و اجتماعیّه بین الطل و بملاوة آنها  
تمادی ممارست در مطالعهٔ کتب مقدّسه ادیان تا اندازه‌ای  
توان بحقایق همه ادیان آگهی یافته از مفکره‌های روحانیّه و  
تعالیم مفیده شان بهره برد خصوصاً چون بهمت و کوشش  
شیفته گان علم و اکتشاف تمامت آن کتب بدرستی ترجمه  
و تفسیر گردید بهرود در آن کتب و استقراء نکات و قرائن و

و دقائق آنها مشکلات حلّ شده کلید فهم اسرار و رموز  
بدست میآید و از این نکته نباید غفلت داشت که گذشته از  
تفاوت و تفسیر مصطلحات و ادبیّات بزرگان ادیان و عرفان  
در استعمال استعاره و کنایه و ابهام و سربسته گفتن معنادر  
و منقاد بودند و ملاحظه و تقیّه در محیط ظلم و جور موجب  
میشد ولی با اینهمه گشودن صندوقچه های آن رموز و اسرار  
در این عصر علم و اکتشاف برای اشخاص وارد و مطلع وسیع  
النظر روحانی چندان مشکل نیست .

## ادیان بدست پیر و انشان فاسد و متغیّر

### و منشعب می شوند

ادیان که مرجع عمومی و برای رفع حوائج ضروریّه و استفاد  
مادیّه و معنویّه بشریّه از سالهای تمادی بپا میباشند  
با تخالف امانی و نوایا و تفاوت مدارک و قوی و توالی  
و انشعاب ضروریّات مستحدثه بشری چگونه ممکن است بحال  
اصلی خود برقرار مانند بلکه ناچار بسط و سعه پیدا کرده  
از سادگی اولی خارج شده تطویل و تفصیل مییابند و تغییرات  
متعدّدهٔ متخالفه حسب اختلاف افهام و اغراض برکتب شده  
احکام متغایره مزید میگردد و بهر تجلیل و ترفیع و حمد و  
ثناء از قبل پیروان توده‌ای از معجزات و مفخرات انبویه

میشود و لاعلاج برای تثبیت احکام و معارف و تفاسیر مزیده استناد بروایات نیز در میان میآید و کتب و اخبار و روایات و دفاتر معجزات و علوم لفظیه و عقلیه و ملکوتیه بطفیل امور مذکوره حدوث مییابد و مذاهب و شعب قدم بعرضه شهود میگذارد و مابینشان تشاجر و تنازع و تخاصم رخ میدهد و راههای متباعده از طریق واحد انشعاب میپذیرد و متذکران<sup>س</sup> از تعداد صلحاء و اتقیاء کاسته شده اصول اعتقادییه و اخلاقیه نامرعی مانده عمل بحدود و طاعات ملغی میشود و تظاهر و ریا و ریاست و خوشگذرانی و تحمیل بر دیگران بنام عقیدت رواج میگیرد و بازار تفسیق و تحقیر و تاخت و تاز و بیگماری بمعنوان مراعات ایمان و آئین شهرت گرفته برحسب اعتقاد جاهلانه یا محض برای امور مادیه وقوع یابد و رسوم و ریزی و روشهای بدعتیه بر اصول بسیطه اصلییه غالب گردد و همان دینی که با دوستی و مساعدت و عفو و گذشت و اخلاص گران بها فیما بین برادران روحانی برقرار بود بالاخره بدشمنی و بی اعتنائی و تفاوت و تشاجر بلکه مقاومت و مقاتلت فیما بینشان مبدل شود و یکدیگر نسبت خروج از آن دین داده ناپاک شمرده از معاشرت و مزاجت اجتناب و احتراز جسته بی رحمانه زنند و کشند و چندان مسائل و مباحث متنوعه و غالباً عدیم الفائد<sup>ه</sup> بوجود آمده

ثقل عظیم افزوده بنوعی که قامت نحیف ساده آن آئین در زیر بار خم گشته تحمل و اطاعت نامقدور گردد . البته از اصل آن مرکز نیرومند جز اندکی ظاهر و عیان و مؤثر نخواهد بود و قوت مبدل بضعف و وحدت بکثرت و اجتماع بافتراق و آشتی بدرشتی و صلاح بفساد و تقوی بشهوت و آز و نیکی ببدی تبدیل گردد و همان دین که در آغاز طلوعش مانند سرچشمه پاک و گوآرا و مرکز قوای الهیه و مرتبط بمالمن نهان بود مستور و آلوده و ناگوآر با خیالات واهییه و جهالات و اغراض شخصییه ماند و این امور کم یا بیش بشدت یا بضعف در همه ادیان اتفاق افتاد و هدفشان را از میان برده همه را معوق و مهمل گذارد . چند آنکه طبیعی ادیان و لازم لاینفک بنظر میرسد ، و اگر دانایان مقتدر روحانی عاری از اغراض مادیه و هوسیه در آن میمان بعرضه میآمدند و نظر بمستقبل ناروا انداخته از آغاز جلوگیری میکردند و حوادث مذکور را در بد و بروزش خفه مهساختند کار باینجا نمیکشید که در انجام از علاج باز مانند و زمره عقلاء نیز در آن ورطه گرفتار مانده با جهال قرین خسران گشته بهلاك افتند و اکنون نیز اگر ارباب علوم با اصحاب ادیان که بی غرض و صالح باشند بصرف تقوی و ایمان و خیرخواهی و جانفشانی متفق شده بهر علاج کوشند

هرگ بنوع گلی موقت بمقصود نشوند لا اقل از فجایع  
و مفاسد کاسته صلاحی آشکار گردد

## قدمت و فطرت محاسن اخلاق در عالم بشر و عموم و شمول آن در کل ادیان

چنانچه اهل دانش و پژوهش بتحقیق رسانده اند  
بشر را دست قدرت و ایجاد اخلاقی آفریده سرشتش را  
باتمایل باخلاق نیک عجين کرد و از آغاز منجذب باعمال  
پسندیده و محترز از کردار نکوهیده بود و حالت اخلاقی  
فطری انسان فراهم آمده از سه صفت و قوت میاشد .  
نخست احساس خوب و بد دوم اندیشه و شناخت خوب و بد  
سوم عمل و رفتار طبق آن . و در هر مرحله از مراحل  
اعمال اخلاقی تحقق سه حالت مذکور مشهود و عیان است  
چنانکه اگر کسی را بسوء رفتار کودکی جاهل و یا گستاخی  
غافل آتش خشم و غضب برافروزد و خواهد حجب ملاحظه  
احترام و آزر بسوزد و در عین حال آب شکیبائی و بردباری  
آتش را بیفسرد و بمغفو و صفح معامله کرده از رفتار ناستوده  
درگذرد . در چنین حال ناچار سه صفت تحقق گرفت:  
اولاً التفات در حالت بد و خوب متقابل که یکی ایذاء و انتقام

و دیگر مغفو و بخشایش است . ثانیاً شناخت بدی صفت اول  
و خوبی صفت دوم ثالثاً عمل باین طریق و بمباراة اخیری  
سراپرده خلق و فضیلت بر اعمده سه گانه قائم و برپا است  
احساس و اندیشه و اراده و هیچ عمل اخلاقی بنوع  
مذکور از این سه عنصر خالی نیست و گاهی در برخی اعمال  
عدالتی قوه اراده دچار مقاومت شدیده هوی و هوس میگردد  
و وصول باعلی رتبه اخلاقی هنگامی دست دهد که برای انجام  
عمل نیک احتیاج بمجاهده نفس و مبارزه هوی نماید بلکه  
انجام کار نیک ملکه و طبیعت گردد چنانکه شخص کریم بدون  
مبارزه با نفس بزد و دهش نماید و مال و حتی جان نثار  
کند و این اعلی شادمانی او است و بکمال مطلوب اخلاقی  
میرسد ولی شخص لثیم باید جدّ عظیم بکار برد و برخورد  
سخت گیرد تا مالی اندک و حقیر از کف بیرون دهد  
و از اینرو مستحق فضل و اجر عظیم میاشد . و از عناصر ثلاثه  
مذکوره عنصر اول یعنی احساس يك امتیاز قطعی سرمدی  
فیما بین بد و خوب و احساس موظفیت ابدی که آنچه خوب  
است باید بجای آورد و آنچه بد است دور ریخت عنصری  
بسیط و روح اولی واحد و عامی است که در همه کس و همه جا  
از کودک گرفته تا بالغ و عالی رتبه وجود دارد . و این نداء  
قلبی که بهر انجام عمل صواب بکوش گرچه آسمان بر زمین افتد



بگوش سرهمه میرسد و این خود يك آیتی بزرگ برای جهان  
 ناپیدامیباشد. و عنصر دوم یعنی فکر و معرفت بد و خوب  
 که بالهدیهٔ اساس و شرط و مقدمهٔ عمل یا امتناع است چه  
 تا بد از خوب تفکیک و شناخته نشود مبادرت و یا منافرت  
 تحقق نیابد و تکلیف و وظیفه انجام نگیرد تعلق بتعلیم  
 و تربیت دارد و حسب تفاوت آن متغایر و متخالف میشود  
 ولذا اموری را قوم و ملتی خوب میانگارد و دیگری بد می شمارد  
 و هنگامی که عملی را بعضی مفروض می شمارند جمع دیگر گناه  
 و حرام واجب الاحتراز می خوانند و این قسمت اخلاقی است  
 که ناگزیر از تعلیم صحیح و کامل می باشد و ترقی عالم  
 فضائل منوط بتعالیمی اقوی و اعلی و اصلح در تفکیک بد  
 و خوب و معرفتی اکمل راجع بتکالیف و وظائف است .

در قسمت سوم اخلاقی یعنی عمل طبق شناخت بدی  
 و خوبی قرنهای در بشر تجربه شد که بسیاری بمعرفت میرسند  
 ولی در عمل می لغزند و این دلیل است که قوت اراده در بشر  
 غالباً بمقدار کافی برای عمل موجود نیست و آثار رهنمایان  
 و رهبران این اراده را تقویت کند و عمل را بعرضهٔ وجود آورد  
 و از قدیم و عقیدهٔ متخالف مابین اساطین فکر و نظر بسود  
 گروهی عقیده داشتند که در اصول اخلاقی تغییر و ترقی نشده  
 و کلیات و جزئیات اخلاق تماماً در اعصار قدیمه بخوبی معلوم

و منظور بود و امثال این تعالیم که بدیگران نیکی کن  
 از میل خود بخاطر دیگران بگذر ، همسایه ات را چون خودت  
 دوست دار ، از تناول اشیاء ناسودمند و زیان آور خود را  
 بازدار ، بدیگری نپسند آنچه بر خود نمیسندی ، برتر از  
 خودت را محترم دار ، از دشمنان عفو کن و در گذر و غیره ها  
 از اصول اخلاقی در هزاران سال قبل حجاب و خفائی  
 نداشت و با همه کتب و شرایع و آثار متابعه ذره بر آنچه  
 بود افزون نگشت. و جمعی معتقد شدند که اصول اخلاقی  
 هرگز اساسی ثابت و لن یتغییر نداشت و تحدید و تنظیم  
 نیافت بلکه در تغییر و ترقی بود و بسا از گناهان و جنایات  
 که در کشوری و عصری گناهی بزرگ شمرده گشت و در کشوری  
 دیگر و روزگاری دیگر در شمار گناهان معدود نیامد  
 چنانکه در اسپارت برای عمل دزدی پاداش و مزد میگرفتند  
 و در بعضی ممالک اعدام کودکان و سالخورده گان معمول و رایج  
 بود و فیما بین بعضی اقوام شدت و قساوت مقامی ممدوح  
 و پسندیده داشت و حتی در این عصر نیز تفاوت و تغایر  
 اصول اخلاقی فیما بین ملل و اقوام احتیاج بتفصیل ندارد .  
 و میتوان فیما بین دو دستهٔ مذکور بدین طریق محاکمه و  
 قضاوت کرد و پنداشت که نقطه نظرشان متعدد و اصطلاح  
 معروف نزاع لفظی است چه فرقهٔ اولی را نظر بمنصر اول

و فرقه دوم را نظر بعنصر ثانی مییاشد، و دو نکته دیگر را نیز باید در نظر داشته فراموش نکرد :

اول آنکه باوجود ابدی و غیرقابل تغییر بودن عنصر اول یعنی احساس خوبی و بدی امکان دارد در بعضی اعصار و اقوام قوی تر و بیشتر و در برخی دیگر ضعیف تر و کمتر باشد و از این رو در عنصر اول تفاوت و قابلیت تغییر از حیث درجات و ثبات و ابدیت در اصلش معتقد باشیم ثانی آنکه تمامت صفات اخلاقی مانند حلقه های زنجیر بیکدیگر مرتبط و از همدیگر متولد و متوارث اند و لسی د و سلسله اند و متصاعداً منتهی بد و اصل اخلاقی میشوند یکی اصل عدل و داد یا بمباراة اخری حق گوئی و حق گذاری و دیگر اصل رأفت و محبت و این دو بمنزله ابوبین عالم اخلاق میباشند و هر سلسله مشتمل بر واحساسی مخصوص بخود دارد و در کُل ملل و اقوام از پست ترین نژادها تا بلندترین آنها هر دو مشعر اخلاقی موجود و مشهود است و دستوره های عادل باشید بمال کس دست دراز نکنید راست گوئید و امانت نمائید بوعد و عهد وفا جوئید و امثال ذلك راجع بنوع اول و احکام مهربانی کنید ، خوبی کنید ، بفقرا احسان نمائید ، مهمان نواز باشید ، پاداش احسان را از خاطر نبرید و امثال ذلك راجع بنوع

دوم دارند و مسا اتفاق میافتد که در هنگام انجام عملی این دو مشعر در شخص عامل متصادم بیکدیگر و متنازع میشوند چنانچه دادگری نوعی میخواهد و مهر پروری نوعی دیگر حتی آنکه راستی و حق گذاری و صراحت انجام کردار یا گفتاری میطلبد ولی شفقت و دلنوازی نفی آنرا میجوید یا بالعکس ، و در این مواقع که قضاوت صحیح باید و شاید مسا میشود که شخص متردد و متحیر وی اراده میماند و شاید تقریباً بسیاری از موارد تحیر و تردد در عمل از اینرو باشد و لذا باید بتدریج ترقیات اخلاقیه حاصل شده دستوراتی را بدست آوریم که در این موارد کدام طریق از عمل ارجح و اولی است و بیابیم که چگونه توان براستی عمل کرد بی آنکه مهر و شفقت فدا شود و یا بالعکس ، و در آن هنگام عالم بشر ترقی و تعالی اخلاقی بسزا خواهد داشت و د و سلسله و عائله فضاءل و اخلاق از دو مشعر اصلی مذکور را باین طریق توان تفکیک و دسته بندی کرد . امانت صداقت تقوی عفت شوق بشغل و عمل ثبات و استقامت صبر انصاف و غیره از عائله عدالت . همدردی ، مهمان نوازی ، مسودت خویشی و فامیلی ، دلجوئی ، عیادت مریض ، مؤانست مساعدت مساوات و غیرها از عائله رأفت اند که در نژادهای باستانی موجود بود و در دیانت و عقیدت اقوام قدیمه از قبیله

ساکنین جزائر اقیانوس و غیرهم که بعلمت عدم مخالطه با اجانب بحالت بساطت اخلاقیه بدویمه باقی هستند و نیز سکنه اصلیه افریقا این دو اصل اخلاقی را بفایت بساطت دارا هستند و در سلسله راستی، اطاعت رفقا و خویشاوند و وفا بمواعید و امانت در معاملات و در دایره محبت مهربانی بمحتاجین و مهمان نوازی و دوستی خانوادگی را بنوعی بسیار قدیم دارند و این صفات در اقوام لاحقیه ظل تربیت برومقصد و قوی گردید و در یکی از قدیم ترین دین و کتاب روحانی یعنی ادبیات اخلاقی آئین باستان مصر که نهایت صفا و زیبائی و درخشندگی داشت هیچیک از فضائل اخلاقی ترك و اهمال نشد و تقوی و تقدس و تسلط بر نفس در قول و عمل و عفت و حمایت از ضعیفاء و تفقّد زیرستان و احترام اکابر و رعایت حقوق و برّ و احسان و غیرها در ادق و ابسط تفصیل با بیان فصیح توضیح گردید و غالباً در نقوش قهبر که خصال و احوال موتی و تاریخ ولادت و وفاتشان ثبت است مسطور میباشد و برای ارائه نمونه از آنها، نقش قبر یکی از بزرگان کشور از لسان حالش باین ترجمه است : من نه بکودکی آسیب رساندم نه به بیوه ای آزار و سختی کردم نه با چوپانی بدرفتاری نمودم « در ایام من در اینجا سائل بکفی نبود و احدی از

گرسنگی نمود در سنین قحط اراضی مملکت را شخم کردم و باها آنچه سدّ جوع نمایند رساندم و به بیوه نوعی مساعدت کردم که بهر خود شوهر گرفت و نیز در نقش قبری اعتراف واقرار روح میت پس از عبور از هفت عقبه و حضور نزد خدا ( اسپریس ) و تحت محاسبه و حکم چهل و دو قاضی شدید ترجمه چنین است من دزدی نکردم تقدّمه های مذبح را سرقت ننمودم ماهیهای مقدّس استخر معبد را صید نکردم بگله و رمه مقدّس دست نزدم دعاها را مبدّل و درهم و در کتاب افساد نکردم صبحگاهان در راندن کشتی زیان بسنگ های رودخانه وارد نیاوردم با تقسیم بندی آب رودخانه در بلد مخالفت و ممانعت نکردم و با آبیاری کانال و کاریزها معارضه ننمودم بکسی ضرر نزدم با احدی بشدّت و قساوت معامله نکردم موجب زحمت کسی نشدم بیکار و تنبل نبودم مست نمیشدم حکم بغیر عدالت نمیدانم اسراری را فاش نکردم احدی را مجروح نکردم کسی را بخوف نینداختم افترا با احدی نزدم حسد درهم شکننده راه بقلبم نیافت سخن زشتی نسبت بپادشاه و نسبت بپدرم نگفتم بدروغ شکایت از کسی نکردم رضیمی را از شیر محروم نساختم جنایت خجلت آوری را مرتکب نشدم و از هیچ بنده ای نزد آقا پیش سمایت ننمودم نزد خدایان پیشکش و

تقدّمه بردم بگرسنه غذا و به تشنه آب و ببرهنه لباس دادم  
و نیز بر مقبره دیگر است :

من امتیازی مابین بیگانه و خویش نگذاشتم — در  
ضعیفان و شوهر بیوه زنان و ملجاء یتیمان و پشتیبانان  
بی مادران و حارس فقیران و منتقم از ظالمان بودم .  
و بر مقبره دیگر است :

من حافظ و نگهبان ذلیلان و کف عطا و ریزش بینوایان  
و نان بهر گرسنگان و فقیران و دست باز برای ضعیفان بودم  
و نیز من علم و معرفت مہیای خدمت جاهلان بودم  
و نیز من عادل و راست و درست و بی کینه بودم خدا  
را در قلبم جای دادم و اراده او را بسرعت پی میبردم و من  
بشهری در آمدم که اهلش ببقا ابدی رفتند و خوبی کردم و  
خطائی ننمودم و جنایتی بعمل نیاوردم و هیچ عملی  
شیطانی مرتکب نشدم و باین سرورم که همیشه حق میگفتم  
و هیچ شخص حقیر تندی ننمودم و بکسی که بخدایان احترام  
میگذاشت آزار نرساندم و باخلاص و نیات خیر والدینم  
محبتم بآنان باد همیشه لبم برای تکلم راست و درست  
مہیا بود نه برای سخنان دشمنی انگیز و من آنچه  
میشنیدم همان که برایم گفته شد برای دیگری میگفتم .  
و در محلی دیگر است :

من در نقل هیچ قصه آنرا از اصلش تغییر و تبدیل نداشتم  
و آنچه درست است رفتار میکردم و از نادرست اعراض و  
احتراز میجوستم و نان بهر گرسنگان و آب برای تشنگان  
و البسه برای برهنه گان و کمک بمحتاجان میدادم و آنچه  
من کردم همان بود که خدای بزرگ بمن کرد مسرت برای  
والدین و اخوان و رفیقان و خوشی قلب برای کل هموطنان  
بودم در خانه را برای مسافرین باز کرده ما محتاج حاضر  
مینمودم و مداومت بگفتار صدق و احترام از سخن مفسده  
انگیز و اجتناب از تغییر در آداب عادتیم شمرده میشد  
و با عنایت خدای بمن و این کارها کردم و طول عمر در روی  
زمین بمن داد و زندگانی با مسرت و کثرت اولاد بمن عطا  
کرد . پتاهوتپ (۱) کتاب دینی مصر باستان از قدیمترین  
کتاب مقدس روی زمین است و چندین قرن قبل از آنکه  
حضرت موسی متولد شود نوشته شد و معاصر با اهرام  
میباشد و در وضعییت و لهجه شباهتی بسیار به پندنامه های  
قصار حکمتی بزرگان دارد و احترام و رعایت ابوبین و اکابر  
و خصوصاً احترام مادر را در ضمن اوامر و تکالیف مفروضه از  
خدا تأکید شدید نمود و احسان و صلح خواهی و قناعت  
و سخاوت و خضوع و عفت و صدق و عدالت را اوامر اکیده داد

و در رشته معاصی و خطایا درشتی و تندى و ستیزگى  
و سرکشی و جنگجویى و تکبر و خودپسندى و غرور و بى‌عصمتى  
و افراط در امور را نکوهش و منع شدید نمود و از جانب خدا  
منهى داشت . و ترجمه برخى از جمل چنین است :

اگر کسی در حال عجب و خودپسندى و تکبر با مایه و  
سودمند و خیررسان هم باشد همان که با و قدرت و تأثیر  
دارد از او بازگیرد و وی را خوار و ذلیل گرداند اگر تو  
مرد خردمندی پسرت را در محبت بخدا پرورش و تربیت ده  
شاد است مردی که نان خود خورد با قلب حنون خاضعانه  
بتمامت کلمات مسطور در کتاب مقدس دعا کن و در توصیه  
بمراعات پاس آداب و احترام نسبت بمادران این عبارات  
ساده مؤثر است : تو مکتب گذارده بودی و در روزهای که  
حروف تعلیم داده میشدی مادر بموعده میآمد و از طعام  
و شراب خانه برای معلم میآورد و تو الحال مردی شدى وزن  
گرفتی و خانه داری اما اعمال پر رنج مادر را فراموش مکن  
و آنهمه توجهات و اهتماماتش را که محض صحت و سلامت  
تو بمعمل آورد از خاطر مبر و بترس از آنکه دستهایش را سوی  
خدا برافزاد و خدا دعاهایش را مستجاب نماید .

و نیز آئین باستان ایران و ادبیات زردشتی روش اخلاق  
ارجمندی بود و تأکید در پاکی اندیشه و گفتار و کردار

همی نمود و تشجیع بمقاومت با شیاطین و هواهای نفسانیه  
و ازاله بدیها و پلیدیها کرد و تأکیدات اکیده در اخلاق  
از سلسله راستی و حقیقت و صفات فاضله داشت .

هیروودت در حق ایرانیان باستان چنین نوشت که اولاً  
دروغ و کزى و ناراستی را مضرترین امور بشرافت میدانند  
و ثانیاً وام کردن را ناستوده می‌شمارند چه مدیون ناچار  
است بارها دروغ گوید .

و نیز آئین بودائی طریق اخلاقی نیرومندی بود و جنبه  
اخلاقیش بغایت قوت و شدت میباشد و هدفش این است که  
آدمی بالاخره از راه پیروی آئین اخلاق تواند تمامت  
گناهان و مصائب و معایب را از روی زمین براندازد .

دهامآپادا (۱) کتاب قدیم بودائی هم شباهت  
بکلمات قصار مشاهیر دارد و مشتمل بر امثال این مضامین  
است : سعی و جدّ راه بقا است و عطالت و تنهلی راه فنا  
مردم جدی و کوشا نمیسیرند و کسان بى فکر و بى است و خیز  
خود مرده اند مرد خردمند با غیرت و جدیت و با مراقبت  
و ممارست و ضبط نفس تواند جزیره بهر خود بنا نماید که  
هیچ سیلی آنرا فرا نگیرد و همت و کوشش را مانند پر بهاترین  
جواهر محافظت کند و افکار را که نامشهود و فرارند و بهر

سو که میل کنند روند محارست نماید فکر نیک و پاک  
مراقبت شده مسرت بخش است سفها پیرو خود پسندی و عجب  
شوند و مردم حساس از دانش و حکمت تبعیت کنند شب  
برای کسی دراز است که بیدار باشد و فرسخ برای خسته  
طولانی است و زندگانی برای جاهل احمق طویل است که  
شریعت حقیقیه را نمیشناسد رونده ای که با افضل از خود  
ویا مانند خود همراه نیاید همان به که تنهائی خود را محکم  
نگهدارد نادانی که بنادانی خود ملتفت است هر چه باشد  
هشیارش باید گفت اما نادانی که خود را هشیار میپندارد  
اورا قطعاً بی خرد و احمق باید دانست آنکه نسبت  
بسالخوردگان بتحییت و احترام رفتار کند چهار چیزش افزون شود  
عمر توانائی پسندیدگی خوشحالی  
اما آنکه صد سال به بی ادبی و گستاخی بی انضباتی عمر نماید  
عمر یکسال با اندیشه و پرهیزکاری از آن بهتر است .  
نه هر کس را که موهایش کم رنگ شد توان پیرخواند بلکه  
ممکن است هنوز بمنفوان شباب نرسیده پیرخوانده شود  
هر که با حقیقت و فضیلت و محبت و انضباط و اعتدال و تنزه  
از ناپاکی و متصف بخردمندی است پیر نامیده میشود  
صحت بزرگترین نعمت خداست قناعت بهترین ثروت  
و غنا و امانت ارجمندترین اقربا و نیرونا بلندترین و خوشتر  
بین

شوی اولی آنکه با خوشحالی زندگانی کنیم و با آنانکه  
بما خشم دارند خشم نیاریم و ما بین دشمنان آزاد از کینه  
زیست نمائیم با محویت و خضوع کامل توان خدا را یافت  
نباید بسادگی و سهل انگاری گمان کرد که شیطان بشب نزر  
من نیاید زیرا چنانکه دیک بسقوط قطرات باران پرمیشود  
احمق از شیطان پرمیگردد ولو آنرا کم کم جمع نماید آنکه  
در دستش زخمی نیست میشود دست بسمی زند و سم بکسی  
که در دست جراحی ندارد تأثیر نمیکند و شیطان هم  
برای کسی که مرتکبش نباشد نیست و فی المثل همینکه کسی  
شخص بی آزار مقدس سلیم القلبی را مگدر نماید بدانگونه  
که غبار بوزش باد برخیزد شیطان بدنبال آن احمق افتد  
نفسانیت را خود نفس معبود است و جز او که تواند معبود با؟  
باغلبه بر نفس خدا را توان یافت چنانکه بعضی یافتند  
خود را برخیزان و ناتوان مباش و قانون اخلاقی ستوده و  
فضیلت را بگیر که فضیلت در سعادت این جهان و جهان  
دیگر باقی و آسایش بخش است اگر یک خطه از شریعت را  
بشنوی و خاضع و تسلیم شوی بهتر از آن است که چند  
دفتر مؤلف از جمل غیر حساس و ناموثر و نامفید خوانسی  
مردی (۱) که بر نفس خود غالب و فاتح شود بزرگتر فاتح است  
(۱) عنان باز بیچان نفس از حرام بمردی زرستم گذشتند و سام  
(سعدی)

نسبت بگسنی که هزار بار در میدان بر هزارتن غالب و فاتح گردد حتی قوای بالا و ملاء اعلی بر آنانکه احساساتشان مانند اسبان بزیران راکب خوب شکسته و رام و خاضع شدند و آزاد از عجب و حرص بمشتملیات گشتند و اندیشه ها و سخنهایشان ملایم گردید و بواسطه معرفت حقیقه با آزادی درآمدند رشک میبرند .

و دین عظیم برهمنائی نیز دستورهائی عالی اخلاقی دارد و باین مضامین مسطور است :

هر که در نفس خود روح اعلای حاضر در موجودات را بیابد نسبت بتمام وجود ملایم و بالاخره در جوهر الهی داخل شود برهنه باید از افتخارات دنیوییه چنان بر حذر باشد که از ستم احتراز میجویند و مایل و مترقب عدم اکرام و اعزاز از خلق باشد چنانکه مایل بشراب میشوند هر چه صدق و مستر خیز است بگوید و از حقیقت تلخ و نیز از دروغ خوش آیند بپرهیزد و تکرار و ورد نام خدا صد بار بهتر از قربانی است اگر تنها گوید بهتر است و اگر از عمق روح گوید از همه بهتر است . و مانند همین تعالیم اخلاقی در دیگر ادیان چینی عبری و مسیحی و اسلام و غیرها موجود میباشد که مقداری در ضمن بیان جوهر آنها مسطور میگردد .

یکی از اسبابی که ادیان بآن وسیله جامعه انسانی و عالم

اخلاق را اداره نمودند و نفسانیت را تا مقداری مقهور ساختند ابشار بیاداش و انذار از عقاب آینده است که همیشه قسمتی مهم از تعالیم را در آن خصوص بظهور رساندند و این از قدیمترین ادیان یعنی دین مصری کاملاً واضح و مشهود است چنانکه مصریان باستان تفصیلات راجع ببعثت از موت و تصفیه روح و محاکمه الهی و مجازات در نظر مجسم داشتند و برهمنائی و بودائی و مخصوصاً زردشتی و مسیحیت و اسلام نیز همین اساس را با قطع نظر از نوع کیفیت و جزئیات آن تأسیس نمودند و در مابین آنها فقط آئین عبری چند موضعی بیش در این امور دم نزد و با آنکه حضرت موسی آن دین را در مصر که مهد تأسیس مجازات اخلاقیه و فکر اخرویّه بود عزم تأسیس نمود لاجل مقتضیات و مصالح عصر مکافات و مجازات همین نشأه را غالباً توضیح و تقریر فرمود .

دیگر از وسائل آنکه مؤسّسین ادیان عظمت و شرافت خوبی را نشان داده عالیترین غریزه را در انسان برانگیختند و احساسات اخلاقیه را تقدیس و ترفیع نمودند .

دیگر از وسائل آنکه خدا را نزدیک و حاضر در همه جا و مشاهد در آشکار و نهان نشان دادند و احساس حضور دائمی انسان در چنان محضر الهی موجد بهترین حمایت

و تشحید طبیعت روحانی است .  
دیگر از وسائل تأثیرات نافذه موجوده در کلمات  
آن فلاسفه روحانی و مریبان الهی است که مانند آتش  
خاشاک هوسات رامیسوزاند و مانند چشمه خطاها را میشوید  
دیگر از وسائل اشتیاق و انجذاب شدید باعمال حسنه  
و خصال حمیده که از مشاهده و مطالعه حیات مقدس آن ذوات  
کریمه عظیمه حادث میگردد و فی الحقیقه نسبت بچنان قوی  
و تأثیرات مذکوره حاصله از آن ارواح مقدسه که همیشه حی  
وقائم میباشند تمامت کتب و تألیفات اخلاقیه خشک و کم اثر  
محسوب میگردد و این قوی و ارواح موجب تشحید و تقویم  
احساسات روحانیه ملل و فضائل اخلاقیه شان شده عصر  
بعد عصر تصفیه و ترقیه یافته عالم و آدم را اصلاح و احسن  
ساخته و خواهد ساخت .

## پدایش جهان نیستی

در اینکه عالم وجود چگونه پدید آمد و اصل و مصدر  
آن چه بود و چگونه باینحال رسید ؟ همیشه افکار بشر  
جولان نموده اولوالا نظار بحث و تحقیق کردند و در هزاران  
سال توجه انسان بآن معطوف و مشغول شد و در کتب و

صف مذکور و مسطور گردید و از چینیان و هندیان و مصری  
و آشوریان و عبریان و ایرانیان و یونانیان و رومانیان  
حتی از بومیان قدیم ممالک امریکا از مکزیکها و گواتمالائیها  
و از ساکنین جزائر اوقیانوس و کتاب مقدس نژاد تثوتونسی  
و غیرهم افکار و آثاری برجای گذاشتند که مسطورات متنوع  
التقریر آنها کاملاً تحت دقت و رسیدگی اهل تحقیق قرار  
گرفت و تمامت افکار ممکن التصور و طرق مختلفه و فلسفه های  
متنوع بشری را در باره آغاز عالم در سوادی چند معدود  
و محدود داشت .

نخست آنکه وحدت نامتناهی حقیقی است و آن هستی  
مطلق خود موجود سرمدی میباشد و کثرات اموری فرضیه اند  
وجود اندر کمال خویش ساری است تعیینهای امور اعتباری  
است .

ما عدم هائیم هستیها نما تو وجود مطلق و هستی ما  
و بنا بر این کثرت و متناهیاتسی نیست تا در ارتباط و ترتیب  
آنها بحث کنیم .

دوم آنکه عالم را ابتدائی نه بلکه پیوسته کمافی الحال  
بود .

سوم آنکه بطریق خلقت از نیستی محض بعرصه آمد .  
چهارم آنکه بطریق صدور پدیدگشت .



پنجم آنکه بسیر و ترقی تدریجی عظیم و عمیم موجود و کامل شد .

اما فکر اول عقیدت زمره متصوفین است و برای کثرات تحقق ظهوری قائل اند و اگر مراد این فکر لذید تخیلی راجعین تفسیر کنیم که وجودات فنا و زوال پذیر نسبت بوجود مطلق سرمدی هست خوانده نمیشود باز ناچار و بالاخره بهمان فکر پنجم منحل خواهد شد .

و اما فکر دوم که عالم همیشه باینضوال بود هرگز قائل و معتقدی نداشت و تغییر و تبدیل عالم معلوم بلکه مشهود بود و هر یک از ملل و اقوام در اعصار گذشته طریق لا ثقی را برای آغاز عالم بیان کردند و مجرائی را برای ترقی تدریجی یا خلقت توضیح دادند و همه آن طرق و فلسفه های متنوع در این مشترک اند که عالم را در آغازش فاقد این تکمیل و نسق بلکه راقی در خط سیر آن شناختند و هر یک بروشی مخصوص تقریر مبد و اصل اول کرده بنظم جریان ترقی و تکامل پرداختند و این بس شگفت و شگرف است که با وجود آنها بعد و تقابل فیما بین نقاط و اقوام و اعصار چنین اتفاق و عمومیت اعتقاد را آشکار ساختند .

در سفر تکوین تورات باین مضمون مسطور است که :  
زمین بی صورت و شکل و خالی و ظلمات پر عمق هستی بود .

و در قرآن است " ان السّموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کلّشی حی " .

و " هسیدا " دانشمند شهیر یونانی گفت که در آغاز وجود هیولایی بود و اریستونانس نوشت که هیولای مظلّم و شب میزیستند و در آغاز " آربوس " مظلّم و " تاتاروس " بودند لکن آن زمان نه زمین نه هوا و نه آسمان بود و قبل از گل در دایره نامحدود آربوس شب سیه بال يك بيضه جوجه در نیاورده آورد .

و در باب یازدهم کتاب دهم " ریگ وید " (۲) است :  
" آنوقت در آنجا نه هیچ نبود و نه چیزی بود نه عالم نه آسمان نه چیزی محیط و نه چیزی محاط بود نه آب نه ممتات نه حیات بود فقط يك چیز تنها بود که بآرامی بطبیعت تنفس مینمود عالم انداخته در ظلمات لجه آبهای غیر قابل التّمیزی بود " .

و در شرایع " مانو " (۳) است :  
" عالم در ظلمات غیر ممکن الدّرك و ممتنع التّوصیفی بود چنانکه گوئی مستغرق در خواب بود " .

فینیکیان میگفتند : " آغاز عالم کائنات يك ظلمت یا يك هوای غلیظ بی کران یا يك هیولای کدر و سیاه بود " .

(1) Hesiod

(2) Rig-Veda

(3) Manu

اسکاندیناویها همچنین معتقد بودند که اشیاء  
 ازظلمات و ماده بی نوری آغاز شدند و همین تعلیم هیولی  
 در افسانه های پولونی و امریکائیان اصلی یافت میشود  
 و همین اتفاق غیرقابل التردد بشری که عالم از ماده  
 بی تشخص و صورت مجهول الکنهی بروز کرد و بتأثیر وتدبیر  
 و تقدیر عقلیه عالیّه فائقه مجهول الکنهی صورت و شکل گرفت  
 الی الیوم طریق ترقی پیمود و منتهی بمکتشفات و حقایق  
 مستنبطه علوم عصریه و الهامات فائقه این دور گردید  
 و علم طبقات الارض بسنگها و برگها و گیاهها توجه کرده  
 بما نشان داد که چگونه کائنات حاضر از حوادث و انقلابات  
 و تحولات مهیبه اعصار و ادوار اولیه زمین بیرون آمده بنمو  
 و پرومندی خود رسیدند و بالاخره قانون سیرو حرکت ترقی  
 تدریجی عالم هستی واضح گردید و اما تقریر خلقت غالباً  
 در کتب عبریان و آثار زردشتیان و صدها سال بعد از آنها  
 در آثار مسیحیان و مسلمانان می باشد که عقیدت کردند ذات  
 مجرد علیم و قدیم باراده و غرض حکیمانه و قدرت بالفه  
 خود از کتم عدم بیافرید و آیا مستقیماً و مابشراً انجام داد و  
 یا بمباشرات وجودات فاعله دیگری که دون او هستند  
 بعمل آورد ، تفاوت ظاهریه مسطورات آثار بنی اسرائیل و  
 اسلام از طرفی و مسطورات آثار زردشتیان از جانبی دیگر

می باشد و در اثر اکتشاف و استخراج و توضیح صفائح گلین  
 آشوریها از زیر خاک که بر آنها قصص خلقت و عصیان آدم و  
 طوفان و نیز برج بابل نوشته است و مشابهت تامه با  
 قصص مسطوره در کتب مقدسه بنی اسرائیل دارد و صفائح  
 مستخرجه در بین النهرین که يك قسمت موزه انگلیسی را  
 تشکیل داد و مسطورات آنها بخط میخی می باشد و قصه  
 خلقت را باین عبارات رسانید که آنچه خدای بزرگ ساخت  
 زیبا بود خدا ستارگان را در دوازده ماه در آسمان ترتیب  
 داد که سالها را اداره نمایند و ماه را گذاشت که در شب  
 تا دم فجر روشنی دهد معلوم و روشن گردید که تقریر  
 خلقت عقیده و آئین آشوریان در صدها سال قبل از تکوین  
 آئین بنی اسرائیل بود ولی فلاسفه مادی غرب که یکی از  
 مهمترین آنها هربرت اسپنسر (۱) انگلیزی بود در تألیفات  
 خود حملات علمیه سخت بر این تقریر نمودند که این تشبیه  
 کارخانه نامتناهی سرمدی هستی بکارخانه صنعتی بشری  
 که در آثار افلاطون و رجال معاصرش دیده میشود بما  
 نمیتواند نشان بدهد که این مواد اصلیه مدار عالم وجود  
 قبل از خلقت در کدام کان و جایگاهی بودند و کتب مؤسسه  
 این تقریر هم زکری از آن نکردند و چگونه تصور توان نمود

(1) Herbet Spencer

اشیاء از نیستی که بودی حتی تخیلی ندارد و لفظی بیش نیست بهستی که نقیض آن است گراید و اگر مراد عقیده<sup>ت</sup> تقریر خلقت چنین تفسیر شود که وجود غیر ثابت حادث التغییر<sup>ت</sup> عالم کون در رتبه وجود قدیم سرمدی "کان لم یکن" و تحت تأثیرات و ارادات آن قدرت مطلقه است و تطبیق با قانون ترقی تدریجی شود در این صورت مورد ایرادی نخواهد بود<sup>ت</sup> و اما تقریر یا فلسفه و طریقه صدور در کتاب "دید" در باره آغاز هستی چنین مسطور است :

در ابتدا هیچ چیز نبود نه وجود نه عدم وجود نه هوا نه جو نه موت نه بقا نه روز نه شب فقط آن حیات و تنفس و خده در عالم افکار خود مستغرق و جز او وجود نداشت عالم در آن ابتدا طفوف در ظلمات و آب خالی از حرکت بود و کلّ اشیا مجتمع و ممتاز بیکدیگر در آن بودند و وجود در فسحت آن خلاء آسوده و غنوده بود و بالاخره عالم صلی<sup>صلی</sup> بتوانائی و کمالیت عبودیتش حاصل و ناتج گردید و اول

که صدور و حصول یافت میل و خواهش بود که در روح خود تشکیل گرفت و "گنوستیک" های افلاطونی قرن اول مسیحیت نیز بهمین تقریر و طریقه معتقد بودند و آنان که قبل از مسیح فضای آسیای صغیر و سوریه و مصر را احاطه داشتند با روح فلسفه اشراقیه خود سعی در توفیق معتقدات و ملل

مینمودند و پس از طلوع مسیحیت در آن جامعه درآمدند و برای توفیق آن با دیگر ادیان کوشیدند و مبداء الهی معتقد خود یعنی حقیقت غیر متناهیة مجهول الکنه منزّه از هر نقیصه و ممتنع از وصول ادراکات را کانون وجودی تمام اشیا شناخته همه را ناتج و صادر و آمده از آن جوهر غیر قابل قسمت بواسطه یک سلسله صدورات میدانستند و تعلیم صدور و تقطر عالم از وسقوبات متتابعه را راه حل مسئله غامضه قدیمه صدور کثرات متناهیة از وحدت نامتناهی میگرفتند و یکی از این گنوستیک های مسیحی قرن سوم که خود را بتفکر در کیفیت پیدایش عالم هستی مشغول و مستغرق کرده بودند "بسلیدیس" چنین تعلیم میداد که از علّة الملل و وجو<sup>و</sup> "لئیس که اسم و لا رسم" هفت چیز ناتج گردید : عقل، کلمه، درایت، حکمت، قوت، بر و صلح و از این هفت ۳۶۵ آسمانها صادر شدند و بواسطه هفت ملائکه آسمان ادنی عالم در تحت نظر پیهوه خدای ابراهیم و یعقوب که مدیر مینامند ساخته شد .

و دیگر والنّین (۱) که تقریباً در سال ۱۶۰ میلادی وفات کرد یک طریقی صدوری متینی داشت و از این تعالیم در مسیحیت بتدریج نفوذ و تأثیر تام پیدا کرد و فلسفه صدر را هم با قطع نظر از اسالیب متنوعه اش با اینکه مستلزم تعلق و قیام صادره مصدر

بنوع قیام صفت بموصوف می‌باشد توان بفلسفه ترقی تدریجی آورد تا روح همه طرق تقریر یکی شود چه فی المثل ساقه نبات را میشود صادر وقائم بذر هم اعتبار نمود و اما تقریر یافلسفه وطریقه ترقی تدریجی عالم وجود از مبدا<sup>۱</sup> مجهول الکنه قدیم بعلاوه آنکه طبق علم طبقات الارض و نبات و حیوان شناسی و غیرها مورد ثبوت قطعی است حتی اقوام اصلیه باستانی که در مواقف طفولیت عالم انسانی هستند نظر بمشاهده بذر و بیضه و امثالهما بدان معتقد بودند چه که بذر راتحت تأثیر خاک و هوا بواسطه تغییرات ثابتة مستمره مشاهده نمودند که بدرخت و ریشه تطوّر و تحوّل جسته گل و میوه و بذر تازه حاصل کردند و این نمو قانون طبیعی را بواسطه بعضی اصول و قوای حیاتیّه مستور و کامن درباطن بثبوت و ظهور آوردند و همین قانون ساری در تمام اشیا<sup>۲</sup> زحیات درعالم نبات و حیوان و پیدایش جهان بنوع ترقی یک اعتقاد عادی بشری گردید و از اینرو در بسیاری از مواضع کتب و صحف قدیمه عنوان بیضه یا بذر را به اصل اساس عالم ارتباط دادند و ماده اولیه اصلیه مجهول الکنه را بعنوان ابر یا ظلمت یا آب غلیظ یا هیولی و غیرها تعبیر کردند و در آثار قبلیه علم التکوین چنین بود که زمان نخستین اصل اشیا<sup>۳</sup> است و از آن هیولی و اثیر پدید ارگشت و از آنها بیضه

اصلی که از آن اشیا<sup>۴</sup> حاصل گردید و بعلاوه تقریرها و نظریه های مذکور فلسفه های عصرهای اخیر اروپائی نیز پیدا شد خصوص فکرهای آلمانی از رسکارترس اسپینوزا<sup>(۱)</sup> و لیبنیتز<sup>(۲)</sup> گرفته تا کانت<sup>(۳)</sup> شیلینگ<sup>(۴)</sup> و هگل<sup>(۵)</sup> شروع از خدا یا بعبارة<sup>۵</sup> آخری از مطلق کرده این فلسفه عالم هستی را بدست گرفته که خدا مد بخارج نمود و همین امتداد منظره عالم وجود گشت و خود را بقدم ترقی داده تا حاصل گردید و هستی نشر و بسط خدا میباشد و سعی نمودند که راهی به نسبت محدود با نامحدود پیدا نمایند و با اینهمه انظار و افکار موجوده چند هزارساله هنوز معرفت مبدا<sup>۶</sup> و کیفیت پیدایش عالم هستی و نشأه دیگر مهمترین موضوع نظری و فلسفی برقرار است و مخاطب این بیت اند :

بعقل نازی حکیم تاکی      بفکرت این ره نمیشود طی

بکنه زاتش خرد برد پی      اگر رسد خس بقصر دریا

ولی تنبه تام بترقیات تدریجی هستی و حرکت جوهریه عالم وجود و بالاخص کشفیات راجع بعلم الحیات این اعصار چنان قوت مقاومت نشدنی باین فکر داد که اینهمه نظامات

(1) Descartes Spinoza (2) Leibnitz

(3) Kant (4) Schelling (5) Hegel

مشمع در حیات کائنات زره بینی و آنهمه غرائز عجیبه حیوانات با مناسبات لا تحصای هر قسمت از اعضاء بقسمت دیگر و مناسبات هر عضو بوظیفه خود و مناسبات هر فرد از اعضاء بمجموعه آن چگونه با توده های اتم های بی حس و درك و قوای نابینا در اعصار و ادوار لا تحصی صورت توان گرفت و نیز اینهمه با نوامیس و انتظامات دقیق قویمه زمه و در جریان این امور نیز ناچار از جریان در تحت عقلیه و حکمت غیر ممکن الوصول و احاطه میباشند و اگر فرضاً يك فرضیه غلط اندازی فرض شود که عالم کون با تتابع مدید اتفاقات سعادت غایاتی بکار افتاد همینکه مشاهده میشود تمام این چرخهای ناممدود از آغاز بلا آغاز جریانش تا انتهای بی پایانش بادقت و حکمتهای بالغه همی بسوی هدف و خلف بالاتری پیماید ناچار اعتراف بمعلم و حکمت و قدرت قویه مکنونه در عالم هستی باید نمود و از اینروست که متفکرین در علوم قرون حاضره تصادف را نامقبول شمرده ترك گفتند و باین حجت و استدلال از علل غائیه در طبیعت سرتسلیم فرود آوردند .

\*\*\*\*\*

\*\*

## بقای روح انسانی بعد از خلع بدن

مسئله بقا<sup>۱</sup> روح انسانی مانند مسئله ماورا<sup>۲</sup> الطبیعه از معتقدات عمومی<sup>۳</sup> بین الملیه بشری است و انسان با اینکه محدود بد و طرف بیکران مجهول یعنی گذشته و ازلیت مجهول الابد<sup>۴</sup> و آینده و ابدیت غیر معلوم الا تنها<sup>۵</sup> میباشد و با اینکه از کره زمین بموالم ظاهره و خفیه<sup>۶</sup> محیطه با آن طریق صعب العبور است و با اینکه در طول مدت تاریخ دنیا از آنهمه شاهیر حکماء و انبیاء و سلاطین و غیرهم که از این جهان رفتند یکی برنگشت و ادنی خبری از آنان نرسید که کجا رفتند و چه شدند<sup>۷</sup> مفذک<sup>۸</sup> گله در هر عصر و در هر جا که زیست اعتقاد ثابت بزندگان<sup>۹</sup> در عالمی بعد با او بوده و هست و این اعتقاد نه مخصوص<sup>۱۰</sup> نژادی و آئینی و نه مأخوذ از قومی و نه از طریق منطقی و استدلال بود بلکه وجدانی و قلبی و یقین جازم همه بنی آدم شد؛ چنانچه بنی الاحمر آمریکا این اعتقاد و ایمان را داشتند و غالباً آفتاب را خانه آینده میگفتند و مکزیک<sup>۱۱</sup> ها ببهشت معتقد بودند و محتضر مشرف بموت چنین میگفتند: "بیدار شو فجر طالع گشت روشنی نزدیک شد مرغان بنغمه پرداختند".

یونانیان پیش از آنکه بواسطه ابیکوروس اختلالی در عقیده شان رخ دهد اعتقادی محکم ببقا ارواح مفارقه از ابدان داشتند. و مانند زردشتیان گهنبارها میگرفتند و معتقد بودند که روح در کشتی کوچکی از رودخانه بگذرد و بعضی عقیده داشتند که روح باید از رودخانه عمیق سریع الجریانی برپلی از درخت باریک تاتوان پوسیده بگذرد و گروهی از نهر بوسیله کشتی کوچک سنگی و برخی بوسیله پلی از مار مهیب عبور کنند و رومیان ببقا ارواح اعتقاد محکم داشتند و از عمل بیرون کردن مرده ها از خانه بواسطه روشنائی معلوم است که از ارواح بیم و اندیشه داشتند. و مسیحیان نیز در مدت قرون اولی معتقد بودند که از یک نهر افسانه ای باید عبور کنند و مسلمانان گویند که از پلی باریکتر از مو و برنده تراز شمشیر باید گذرند و البته در مابین اقوام قدیمه که پیش از ساختمان پلها و کشتیهای این دور بودند عبور از آبهای بزرگ سخت بود و فقط در کتب زردشتیان برای عبور روانها پلی بسیار شگفت و عظیم آوردند و اینهمه جز تشبیهی بیش نیست. و نیز اقوام قدیمه اولیه از ارواح درگذشته میترسیدند و اندیشه میکردند که روانهای اموات زیان به بازماندگان رساند، چنانچه بعضی برای بیرون بردن میت از خانه دیوار خانه را میشکافتند و با سرعت مایمکن میسازند

و نیز اقوام اصلیه زندگانی ارواح مفارقه را در همین عالم و بهمین کیفیات و پیرامون ما میدانستند و برخی از اقوام بعدیه آنها را در عالمی دیگر برخی در شمال و جنوب و برخی در بهشت و جهنم و بعضی آنها را در تحت این عالم پنداشتند. هندیهای شمالی امریکا و نیز اسکیموها بوقوع عوالم زندگی خود تصور کنند و اهالی کامچاتکا معتقد بیک شهر تحت الارض شبیه بهمین عالم ولی بهتر از آن هستند. اهالی پرو معتقد بقیامت جسدند و بدو عالم در آیند یکی مقام اعمال شاقه در تحت الارض برای گناهکاران دیگر بهشت مسرت در بالا برای نیکان.

مکزیکی ها معتقد بعوالم بسیاری مانند این عالم اند و بمرده بهترین لباسش را پوشانده شناسنامه بردستش میدهند و اشیاء ثمینش را نیز باوی میگذارند و بعضی اقوام دیگر بسه عالم معتقد شدند؛ عالمی برای آسایش در بالای اینمالم و دیگر عالم زیرین برای شدائد سوم همین عالم و انتقال برای پاداش و تطهیر روح دانستند و گفته اند انتقال را سه مقصد است یکی آنکه در نفس خاصیت گل وجود جمع شود دیگر آنکه معرفت گل اشیاء را تحصیل نماید دیگر آنکه قدرت و غلبه بر بدی یابد. و عقیده مصریان و هندیان و موضوع تناسخ در هند و آنچه در مصر و برخی دیگر از ممالک بر احجاب

واخساب قبور راجع باعمال اموات مینوشتند و تفصیل قضاوت و حکم گذرانی بر ارواح در محکمه ازیریس (۱) با چهل و دو حکمران شدید و سنجش قلب در ترازو و حکم زوواز ازیریس که روح بخانه سعادت درآید معروف است و فقط در آثار بنی اسرائیل در اینخصوص اندکی موجود میباشد و نه فقط در بیان اصلیه قدیمه بلکه در بیان بعدیه نیز این عقیده فطریه بشری را بر افروختند و انسان خود را همیشه متفکر حساس و مرید و بیدار مشاهده کرد و هیچ جهتی بنظرش نمیرسید که همینکه بدنش منحل شود مقطوع از حیات گردد بخود همیگوید که حیات نمی میرد بدن ازومیرد و حیات درجائی دیگر مداومت مییابد و انسان بهمین طریق خلق شد ولی معذک در مابین بشر جمعی از متفلسفین بودند که در مقابل این اعتقاد عمومی علم مخالفت برافراختند و برای نفی آن اعتقاد بقضایای مسلم و معلوم نزد خودشان اقامه حجت نمودند لاسیما در این اعصار عده از اولی الافکار در علوم متنوعه این اعتقاد را مخالف قضایای محققه علم طبیعی اعلان کردند و اساس معتقداتشان این است که حیات و ممات کائنات جز بترکیب و تحلیل عناصر و اتم ها نیست و بغیر از بدن و قوایش حقیقت و ذاتیت مستقله دیگری در انسان

وجود ندارد و چنانکه وظیفه قلب این است که خون را در عروق منتشر کند و وظیفه ریه گرفتن اکسیژن و بالطبع بوظیفه عاملند وظیفه مغز و سیستم اعصابی آنکه دو قوه خاصه انسانی یعنی حس را که جز تأثر نیست و نیز اراده را لاینفک تجدید نماید و این عمل بعضوی دیگر جز مغز صورت نمیگیرد و از اینرو زندگی بدون آن ممتنع و محال است .

و از آنسو در مقابل این نهضت علمیة طبیعیه مخالف با اعتقاد عمومی بشری در عصر حاضر نهضتی دیگر بنام روحیین با اسلوهی جدید طلوع نمود که دارای صدها هزار بلکه طیونها جمعیت است و درست در نقطه مخالف این نهضت ماده قرار گرفت و ایمان راجع بروح را توسعه و تجدید و ترفیع نمود و آنان معتقد بروابطی فیما بین خود و ارواح مفارقه از ابدان شدند و مدعی اند که با ارواح مفارقه چنان مکالمه مینمایند که ارواح موجوده در ابدان را ملاقات مینمایند و مانند این مخابره و مکالمه کم یابیش در کتب مقدسه نیز مذکور است و گرچه این نهضت هم راجع بوضعیت و کیفیت عالم بعد اکتشافی نیاورد ولی ادله قطعی هم بر امتناع آن نیست و شاید علت و حکمت این قضیه که تاکنون کمابسی پدید آمده از روی طبیعت و وضعیت آن عالم برداشته نشد بملاوه آنکه برای هیچ رتبه سافله در وجود مشاهده

مرتبه عالیّه میسر نیست این باشد که چون مستغرق وظائف حیاتیّه این عالم و اتباع از آن هستیم در خصوص عالمی که بالطبع بآنجا میرویم فکر نکنیم چه ممکن است افکار را از آنچه الحال باید بجای آریم خیلی دور نماید .

و شاید اینچنین باشد که انسان آفریده و ساخته شده که بحیات آینده اعتقاد داشته باشد لکن ساخته نشد که در خصوص آن خیلی بداند و فی الحقیقه در موضوع بقاء روح دل و ذوق محقق تر و سریع الانتقال ترند و از جمله طرق درک و مشعر بقاء روح ذوق فعالیت و شخصیت روح و دیگر التفات بکانون عقل و حکمت است زیرا نتوان تصور کرد که شخصیت و عقلیت انسانی را با آنهمه علویت و فعالیت که در جهان هستی داد ناگهان نابود سازد و این فطرت بقاء را که دست قدرتش در کمون وی و دیمه گذاشت هباء و ناچیز گرداند . و اگر انسان که فی الحقیقه سرّ عالم خلقت است چنین نیست گردد حیات عالم يك تناقض و بی معنی شمرده میشود و آنانکه میگویند فکر بدون حرکت مولکولها و حس بدون وقوع در تحت اثر خارج نمیشود باید بدانند که این حالت تا موقعی است که روح دچار بدن میباشد و چون از آن خلاص شود چنین نیست و بالجمله چنانچه عالم ماده مرگب از مواد بسیطه و آنها شاید مرگب از مواد ابسط

هستند عالم قوی نیز باحوالی شبیه آن باشد و حیات ملازم وجود و سرتاسر عالم هستی حی و زنده و قوه و روح و حیات و تمامت صفات و کمالات در سرتاسر عالم نامتناهی نهان و عیان هستی بطور شدت و ضعف و ظهور و خفا و بروز و کمون موجود و نیز کل درجات وجود باقی و اساساً برای بقاء هستند و فنا در عالم هستی نیست بلکه تغییر شکل میباشد که بنظر ساده فنا میآید و هرکائنی از کائنات از عوالم غیر متناهیّه آمده و عوالم لا تحصی میروند و همیشه در کمون و ظهورند چنانچه روح انسانی در عوالم کثیره کمون بوده و بسیر و ترقی باین عالم ظهور و بروز یافت

## خلاصه و عصاره احوال نژاد اصلی چین و آئینش و

## کنفوسیوس و لائوتسی اوضاع چین و تمدنش

چنانچه باحثین و متفحصین ممالک و اقوام وادیان و آثار بتحقیق رسانده و نگاشته اند مساحت چین یا زده میلیون و نیم کیلومتر مربع و بزرگتر از تمام قطعه اروپاست و دارای پانصد و پنجاه میلیون سکنه تقریباً ثلث جمعیت بشر و چین خاص مسکونه خود چینیان بقدر نصف وسعت اروپا و حاوی سیصد و شصت میلیون سکنه و منقسم بر هیجده ایالت که



بعضی از آنها بتنهائی از بعض ممالك بزرگ اروپا بیشتر سکنه دارد . این مملکت ثابت و لم یتغیر اگر گوئیم از کل ممالك موجوده عالم اقدم است شاید کم گفتیم . هرودوت ابوالتاریخ که در مصر قریب ۵۰۰ قبل میلاد مسیح سیاحت کرد قبوری را مطالعه نموده ملوک مؤسسین آنها را بدست آورد که بقدریکه زمان او از ما دور است زمان آنان از او دور بود و آن سلاطین با همه قدمشان بعد از مؤسس سلطنت چین در عالم آمدند : ظروف چینی مشتمل بر خطوط ملی که در قبور قدیمه پیدا شد و در جنس و صورت و شکل محققاً با ظروفی که امروز در چین ساخته میشود فرقی ندارند<sup>۱</sup> مطلقاً را چنین معلوم گردید که یادگار عصر آن سلاطین است که معاصر حضرت موسی بلکه قبل از او بودند و از عقاید افسانه و قصص است که مبداء خود را قریب ۹۶ ملیون سال قبل از این گرفتند و آغاز بپادشاه «هوان تون» مالک مقتدر آسمان و زمین و انسان و تمام کائنات خواندند و گفتند ادواری بعد از او گذشت که موجودین باشکال عجیبه مرگب از صور انسانی و حیوانیه مختلف بودند و اساساً چینیان خدایان بسیاری معتقد بوده قوای مظاهر طبیعت از خدای آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و بادهارا میپرستیدند و از هم بزرگتر شانک تی خدای آسمان و پس از آن خدای آفتاب بودند

آنگاه دیگر اجرام سماوی و عناصر زمینی به ترتیب قرار داشتند و برای «شانگ تی» قربانی میکردند و نماز و نیاز خود را با فروختن آتش در قلعه های کوه با و میسرانیدند و خداوند مطلب آنان را از آنچه کاهن در دود قرار داده بود بسویش فرستاده میگرفت و هیچ قربانی به پایه قربانی معبود عزیز نیابت نمیرسید که شامل انواع خوردنیها و پوشیدنیها و عطرها و البسه زیبا بود و پول های کاغذی را برایش میسوزاندند .

و دیگر از الهه عظامشان بنام هاتن بود و بطور کلی ارواح را نمایندگان قوای طبیعت گرفته می پرستیدند و ارواح نیاکان و پهلوانان راستایش میکردند و این رایج ترین عبادت برای آنها بود و ارواح نیاکان از نقطه نظر حق شناسی بردیگران تقدم داشت و بنوع کلی خیر و شر با میزان رضا و عدم رضای نیاکان سنجیده میگشت و بسا که فردی از خانواده را شامل روح نیا و برجای او گرفته این اعمال را نسبت به او انجام میدادند و اصول انتظام عالم و امور جهان را از خدای آسمان میدانستند و در عین حال مبداء المبادی و قوه اصلیه بنام تائو (۱) معروف است و استفراق زیاد در فلسفه ماوراء الطبیعه نکرده بیشتر توجه بامور و آداب کشوری و خانواده میشد و جهان پیدایش را زائیده از دو عنصر

بین و یانگ معتقد بودند که اولی عنصر سکون و نیسز آسایش و آرامش و خوشی زندگی و دوم عنصر حرکت و سختی و بدبختی است که عبارت اخرای از همان دو عنصر خوبی و بدی و یا روشنی و تاریکی در بعضی ادیان دیگر است .

وگفتند بالاخره پس از دهور و احقاب آنگاه دختر آله وسی در کنار رودخانه از روح بزرگ تأثیر یافت و قوس و قزح پیدا شده باو احاطه کرد و بعد از دوازده سال حامله شد و پادشاه «فوهی»<sup>(۱)</sup> فیلسوف عظیم قدیم آن کشور را تقریباً در پنجاه سال قبل از این بزاده که اساس اصلی ادبی چین و کتابهای مقدس کینگ ها و تدوین آئین آن مملکت را نهاد و بر وحدانیت مبداء دالت و اشارت کرد و نیسز خیوط معقوده بمقد کثیره را که بهر تفهیم و تفهم بکار میرفت نسخ و خط چینی را وضع کرد و مدنیّت و دیانت و سیاست چین تماماً باو منسوب است و بعد از او فرزندش پادشاه «یین»<sup>تی</sup> زراعت و فلاح و نمک و نظم کشور کشف و تأسیس و تکمیل نمود و علی هذا توان گفت که تجدید تاریخ روشن چین شاید از پنجاه سال قبل از این شروع شد و سالها قبل از آن درخفا و رموز همان حالت عصرهای اول تاریخ دیگر ملل و ممالک اقدم را داشت و لغت آن مملکت از سی قرن الی الیوم بهمین حالت

(1) Fuh-He

امروزه باقی است و آثار عظیمه و انکشافات و اختراعات جسیمه آن کشور محیر العقول از آن جمله آورده اند در سال ۲۴۰۰ قبل از میلاد کسوفی در چین رصد شد و روابط نجومی از ۲۶۹۷<sup>ق</sup> در آن مملکت شروع گردید و کشف معادن و استفاده از آنها و همچنین استفاده از کرم ابریشم توسط لوئی تو زوجۀ هوانگ تی پادشاه آن کشور انجام گرفت .

اختراع گاو آهن و استفاده از باروت و زغال سنگ راز چینیان قدیم میدانند و در حدود دو بیست سال قبل از میلاد پل های عظیمی در آن مملکت ساخته شد که نمونه هنر و صنعت آنجا باید دانست و بعضی از این پلها معلق بودند .

و نوشته اند چانگ لیانگ سپهسالار سرسلسله هان برای ساختن راهی بیش از صد هزار عطمه و کارگر بکار واداشت و پل های عظیمی بساخت و نیز از آن جمله دیوار عظیمی بود که شمال مملکت را محدود میکرد و یک هزار و چهارصد میل تقریباً در طول و هشت متر ارتفاع و نیز هشت الی ۵ متر ضخمن و شانزده در و بروج عظیمه کثیره داشت و بعضی چینیان نوشتند آلاتش بقدری بود که میتوانستند با آنها دیواری محیط بکره زمین با ارتفاع دو متر و شصت و شش سانتی متر بسازند و این بسال ۲۶۴ قبل میلاد مسیح در دوره امپراطوری «شین هوانگساتی» شروع و بده سال انجام شد و برای محافظه از

هجوم اقوام سرکشی ساختند که پانصد سال بعد از آن برای هجوم بر آن مملکت جدیت معتنا بها نمودند و سپس بصوب غرب رفتند تا در حدود اروپا سر بر آوردند و در همدام امپراطوری روم کوشیدند و بنام «هون» در تاریخ معروف اند و نیز در آن ایام باستان که مملکت چین مألوف بحفر کانال بود هنوز ممالک دیگر از امثال این امور خبرنداشت و آن کانال عظیم مانند دیوار مذکور بی مثل وی مانند در جهان در طول ششصد میل و عرض از دو بیست پا تا هزار پا بود و از مجموع انهار کثیره آب در آنجا مجتمع میگشت و دو ساحلش را بایک نوع سنگ صلب محکم و رصین ساختند و نیز یکی از اعمال <sup>ضرب</sup> حاد دنیا چاه آرتیژن است که عمیق ترین آنها یکی در فرانسه بمعمق ۱۳۰۰ پا و دیگری در امریکا بمعمق ۴۰۰۰ پا است لکن چاهی که در چین بهر بدست آوردن آب از یک مدت قدیم بود بمعمق ۱۰۰۰ پا است و بعداً همان سبک چینی چون ساده تر و با صرفه تراست محلّ توجه در اروپا قرار گرفت و نیز برج شامخ نانکین در نوزده سال تمام شد که قاعده اش ۲۰ پا و ساخته از آجر با روپوش آجر چینی و دارای نه طبقه بلند و در داخل مشتمل بر پله های سهل و مرتب بسیار تا قلّه برج است و نیز در قرن نهم مسیحی آبله کوهی میدانستند و در همان قرن صنعت چاپ اختراع نمودند و

هم مسکوک برنجی آن کشور از ۳۰۵۰ سال قبل از این باقی است و تاکنون تغییری در آن وقوع نیافت و نیز قطب نمایی دریائی و باروت و هم صنعت طبع از آن مملکت بواسطه حکایاتی که مبلغین مسیحی بعد از مراجعت از آسیا حکایت کردند در اروپا شناخته و ساخته گشت و آنان هنگامی که در کشتیهای چینی سواحل امپراطوری آسمانی چین را طی میکردند و جمعبه کوچکی را دیدند که حاوی سوزن مغناطیس بود و بلفظ چینی «تینگ نان تچن» (۱) نامیده شد یعنی سوزنی که جنوب را نشان میدهد و همچنین یک ماشین بلیه انگیزی را دیدند که سپاهیان آنرا بکار میبردند و بلفظ چینی «هویائو» (۲) یعنی تفنگ آتشین خوانده میشد و در آن خاکه قابل اشتعالی میریختند و صدائی چون رعد میداد و سنگ و قطعات آهن را با یک قوت مقاومت نشدنی پرتاب مینمود ولی از کتابخانه آنان بیش از توپهایشان متأثر و متحیر گشتند چه کتابهایی دیدند بغایت ظریف و لطیف که بسهولت بوسیله آلات ساخته از چوب بر کاغذهای نرم ابریشمی طبع مییافت و غرق حیرت و بهت گردیدند و نخستین کتاب تدریسی چین در سال ۹۵۸ م یعنی ۵۰۰ سال قبل از اختراع گوتنبرگ بطبع رسید.

دیگر از صنایع و اختصاصات قدیم چین ظروف ظریف و منسوجات ابریشمین و رنگ آمیزی مخصوص که از درختان میگرفتند و نقاشیهای لطیف و امثال ذلك که آن مملکت را شاید قدیم التمدن ترین ممالک عالم تعریف مینمایند و ابن بطوطه سیاح شهیر عرب در متجاوز از ششصد سال قبل که آن کشور را سیاحت کرد چنین آورد: در استحکام صنعت نقاشی هیچیک از ملل روم و غیره بپایه چینیان نمیرسند و آنان را در آن صنعت اقتداری عظیم است و از عجائب امور که در آنجا دیدم آنکه بر شهری نگذشتم و عود نکردم الا آنکه صورت خود و همهرانم را منقوش بر دیوارها و بر کاغذهای گسترده در بازارها دیدم و چون بشهر پادشاه درآمده و ببنازار صورتگران گذشتم و با یارانم بکاخ شاهی وارد شدیم و شامگاه که از قصر سلطانی برمیگشتم و ببازار مذکور مرور کردم صورتهای خود و یاران را بر کاغذی دیدم که بر دیوار چسبانده و هر یک بصورت خود نگریستیم و ادنی شیئی خالی از شباهت نبود و از اینرو چون تازه واردی در آن کشور مرتکب عملی شود و فرار کند صورتش را ببلاد میفرستند و از او جستجو مینمایند و نیز اهالی چین با زر و سیم معامله نمیکند و آنچه از زر و سیم در کشورشان است گداخته قطعه ها میسازند بلکه بیع و شرائشان با تگه های از کاغذ است که هر یک بقدر کف دست

و به مهر پادشاهی رسیده است و هر بیست و پنج قطعه را «شیت» مینامند که بقدر دینار مسکوک ما محسوب میشود و همینکه آن کاغذها دریده شود و یا فرسوده گردد بجائی مانند سگه خانه ما برده عوض تازه میگیرند و اجرت و قیمتی مطالبه نمیشود چه مأمورین آنکار از دولت موظف اند و بهر یک از این امور تنی از بزرگان امراء مأموریت دارند. انتهی

و باید پر قیمت ترین از همه آنها آئین و ادبیات کونفوسیوس را دانست که آئین رسمی و دولتی چین و اکثر و اهم میاشد.

## کنفوسیوس و کتب و کلماتش

نام اصلی بر افزاننده و نظم و کمال دهنده و بزرگترین معلم و مربی آئین و امت چین «کونک فو تس» (۱) و «کنک» نام خانوادگی و «فوتس» بمعنی مولای مقدس است و بتعبیری دیگر «کنگ هو» نام شخصی و «تسی» بمعنی معلم چنانکه «لا و نام شخصی» (و «تسی» بمعنی معلم بترکیب شهرت «لا و تسی» گردید و عنقریب نگاشته میگردد ولی مبلغین چین شناس مسیحی

یسوعی لاتینی کرده کنفوسیوس<sup>(۱)</sup> خواندند و بهمین طریق شایع گردید. این مرئی عظیم که الی الیوم قریب ۲۴۰۰ سال مملکت چین در ظل تعلیمات او است در آن کشور بسال ۵۵۱ قبل میلاد مسیح متولد شد و روز ولادتش شاید از همان روزهایی است که سیروس کبیر بتخت شاهی نشست و بنابراین کنفوسیوس معاصر سیروس ایرانی و فیثاغورث یونانی بود و در عصر او یهود از اسیری بابل باراضی مقدسه برگشتند و نیز سپاه سیروس مملکت یونان را مهاجمه نمود و اجدادش از سیاستمداران چین و پدرش یکی از فرمانفرمایان بزرگ مشهور بود و در سه سالگی وی وفات نمود و او در حضن تربیت مادرش که زنی بزرگ بود تربیت یافت و در سنین صغر در ترقیات علمیه و پی بردن بحقایق اشیاء و استعداد فطری و بینائی ضمیر احوالی محیرالعقول از او بروز نمود چنانچه در پانزده سالگی مطالعه کتب مقدسه آئین قدیم چین را پایان رساند و در هفده سالگی بخدمت و شغل مملکتی مشغول شد که تا بیست و چهار سالگی بدان اشتغال داشت و در نوزده سالگی ازدواج نمود و پسری بوجود آورد که قبل از وفاتش درگذشت و از او پسری برجای ماند که

«منسیوس»<sup>(۲)</sup> شهیر یگانه خلف و ثانی اثنین کنفوسیوس شد

و کنفوسیون برای آنکه بتواند آزادانه در تحصیلات و تکمیلات مقاصد خویش پیش رود همان زن خود را چندی بمساز فوت فرزند طلاق گفت و شغل را نیز برکنار نهاد و مدتی از خلق عزلت جسته در تصفیه و تهیه افکار و تعالیم پرداخت و همینکه دوره آن پایان رسید از مقام اختفاء باجتماع درآمد و در سن سی سالگی بمنوان معلم و مرئی اخلاقی شروع بتعلیم و تربیت نمود و بعلمت نفوذش در شهزادگان بمسافرت و معاشرت با مردم باصلاح سوء رفتار جامعه پرداخت و چون در آن عصر قسمتهای کثیره از مملکت چین در تصرف شهزادگان بود که هر یک در قلمرو خود سلطنت و بایکدیگر معاهدات و مقرراتی داشتند نخست در آن اقسام سفر کرده اطلاعات واسعه یافته آنانرا بتأسیسات و اصلاحاتی خرد مندانه موجب صلح و آرامش کشور ترغیب و هدایت کرد و باتوده مردم نیز معاشر شده در نشر فضائل و مصالح اجتماعی کوشید و سه سال گذشت و سه هزارتن اصحاب گرد آورد که ده تن از آنان در معرفت و حکمت اصلیه اش بر شد رسیدند و بنام ده مرد حکیم چین شهره گشتند و سفر کرده بهدایت ملوک همجوار نیز پرداخت تا در سن متجاوز از پنجاه سالگی حسب خواهش دولت بقسمت وطنی خود برگشت و صدر اعظم شده شئون مملکت را ببهترین

وجهی اداره کرد و گفته اند پس از مرگ مادرش دست از کار کشیده بگوشه گیری و مطالعه و تفکر پرداخت و در اینموقع از طرف امپراطور تینگ هونگ قدر دانی شده وزیر کارهای عمومی و بعدا وزیر دادگستری گردید و دستورهایی خود را بمسود عمل گذاشت و بر ثروت و مسرت ملت بیفزود و حکومت بنا عقایدش موافقت نمود و او محبوب و معتمد و پدراهاالسی گردید ولی طولی نکشید روش حکومت دگرگون گشت و مخالفت و ضدیت پیدا شد لذا مقام و کار را گذاشته باز بنای مسافرت نهاد و شاگردان دورش گرد آمده حسب دستورش پی هدایت و تعلیم مأمور اطراف گشتند و بهر هدایت شهزادگان سعی بلیغ کرد و با آنکه عالی مقامان بسیار بحسد برانگیخته شدند و حتی در قسمت شمالی چین خواست بوظیفه و شغل دولتی بپردازد نگذاشتند و با وسعت و رفعت نیت و علو همت و با اصحاب باعزم و اعتمادش اعمال خود را ادامه داد تا در سن هفتاد سالگی بسمی اصحابش بایالت وطنی مراجعت نمود و با همه اقدام که بهر استقرار و استمرار در مقام و شغل خود پیش نمود ممانعت شد و لذا عده ای از بهترین اصحاب را دور خود جمع کرده شروع بنوشتن آثار خود نمود که اکنون کتب مقدسه چینیان است و از مابین سه هزار نفر اصحابش پانصد نفر صاحب مقامات رسمیه قرار گرفتند و هفتاد و دو نفر

در عقیدت و ایمان بروش او عمیق و مستقیم بودند و ده تن در نوع معرفت و خرد و فکر و خصلت و سحیت، قربیت تا مه باو داشتند و از آن جمله «هوای» (۱) نام نزدیکتر باو بود که بدین مضامین مکررا در حق وی گفت: من همیشه او را در حرکت و ترقی یافتم هرگز او را در طریق معرفت ساکن و واقف ندیدم حکیمترین اصحابم یک مقصد دارد و دو چیز میدانند و لسی هوای یک مقصد دارد و ده چیز میدانند .

یکی دیگر از اصحاب منتخب ده گانه اش «تسزی لوه» (۲) منجذب و ساعی بود . دیگر «تسزی کونگ» (۳) مهربان و رقیق القلب که پس از وفات وی بنائی در جنب مقبره اش ساخت و در آنجا اقامت کرد و همانجا دفن شد و از مابین همه مناقب کثیره رو حیه کونفوسیوس جلالت و شخصیت بارزه و دیگر صفت نیرومندی خلقی در هر کار و دوام و استقامت در آن و صبر و شکیبائی و دلیری در خطرات و نیز تواضع در عین عظمت بفایت معروف میباشد . و الاخره در هفتاد سالگی مطابق ۴۷۸ قبل میلاد مسیح وفات نمود و کتب مقدسه چینی که مبتنی بر اصل توحید و حاوی دستورها و تعالیم مدنی و اخلاقیه و تربیتی است . نخست چهار کتاب «کینگ» میباشد که کونفوسیوس اصلاح و خلاصه و تنظیم از تعالیم و کتب مقدسه

(1) Hwuy (2) Tszee-Loo (3) Tszee-Kung

اقدام چین نمود و تعالیمی را نیز خود دستور و نصیحت داد و بعد از او جمع و تدوین کردند و معنی تحت اللفظ «کینگ» بلفت چینی بود بافته پشمین است که تار را در محلش نگاه دارد : اول بیه کینگ (۱) «تحقیقات» دوم «شو و کینگ» (۲) تاریخ «سوم کینگ» (۳) «سرودها» چهارم «لی کینگ» (۴) «شراعی» و این چهار کتاب چنانچه ذکر شد جوهر و اصلاح تمامت آثار قدیمه چین میباشد . دیگر از کتب برآورده بعد از کونفوسیوس «جون تسو» بمعنی بهار و یائیز حاوی اخبار سنویه از ۷۲۰ سال قبل از میلاد مسیح تا ۴۸۰ سال و نیز چهار کتاب دیگر بنام «لون یو» (۵) نطقهای شفاهی کونفوسیوس و «تاهییو» بمعنی «تعلم عظیم» نوشته «تسانگ سین» از اصحاب کونفوسیوس و چونک نایک» بمعنی «تعلیم شخص حقیر» منسوب به کونگ کئیسه پسرزاده کونفوسیوس و کتاب منسیوس و تعالیم مندرجه کتب کونفوسیوس تماماً در فضائل اخلاق و آداب و حسن سلوک انام بایکدیگر و وظائف لازمه اولاد نسبت بوالدین و سلطان نسبت برعیت و بالعکس و اعضاء خانواده بایکدیگر و امثال ذلك وبالجملة حقوق متبادله ملکی و انتظامات ادبی و اخلاقی و دادگری تام و کامل در مملکت تقریباً مانند

(1) Yih-King (2) Shoo-King (3) She-King

(4) Le-King (5) Lun-Yü

گلستان و بوستان سعدی میباشد و حاوی ذکر و توجهاتی بخدا نیز هست که بعنوان آسمان مذکور میباشد .  
در راجع بنشأه بعد از موت و کیفیات آن بچند اشاره اجمالی اکتفا نمود و برای رفع عبادت مجسمات الهه عائلاتی معموله در چین اقدام و اصراری نکرد و وجهه این آئین فقط وجهه ادبی و اخلاقی و اصلاح و تعدیل زندگانی عائله و کشوری میباشد و اطاعت خاقان و حکومت در صرف اول از فرا<sup>ض</sup> مقرر گشت و توان گفت آئین کونفوسیوس نوعی از نظام حکمت عطیه تهذیب الاخلاق و تدبیر المنزل و سیاست المدن میباشد و حکمت نظریه را به آزادی گذاشت و بنظر وی که حسب عقیده چینیان عقل گل است دنیا مجموعه ای است که تحت وظائف و اخلاق اداره میشود و مورد ملاحظه و اهمیت فقط خانواده و مملکت است و تکامل انسان را فقط در انجام وظائف نسبت به پادشاه و آتیه و خدا میداند و دین به نظر او فقط رابطه مقدس بین افراد بشر و گذشته میباشد .  
احترام به امور قدیم و نفوس گذشته ، ترتیب او را نشان و شعاری به سزا ست و در کلمات او رموز و اسرار وجود ندارد و نبذه ای از سخنان عالیشان قصارش بدین ترجمه است :  
من از پانزده سالگی بطلب حکمت و خردمندی شدم و درسی سالگی مفزوم ملو از اتباع آن گردید و در چهل سالگی

اصول و قواعد قاطعه را واضحاً دیدم و درینجاه سالگی قوانین و احکام فائضه آسمانی را دانستم و درشصت سالگی آنچه شنیدم بخوبی و آسانی فهمیدم و دانستم و درهفتاد سالگی دیگر خواست دل و میلان باطنم قانون و شریعت را قضا و اجرا میکرد. اگر هنگام صبح درخصوص راه راست بشنوم و در هنگام شام بمیرم میتوانم سرور باشم این "اشاره بخود" مردی است که خالصانه در طلب حکمت و معرفت خوراکش را بگلی فراموش کرد و از شادمانی که در تحصیل آن یافت تمام احساسات زحمت و تعبش از بین رفت و چنان وجدانش مستغرق گردید که بی خبر از آن است که بسن پیری رسید. با برنجی خشن بهر غذا و آبی بهر آشامیدن و یازوی تا کرده زیر سر توان بهسرت زیست ولی ثروت و جاه بی فضیلت بنظرمانند ابر گذران است. بهر این افسوس نخور که چرا تورا نمیشناسند بلکه بهر این افسوس خور که چرا تو آنان را نمیشناسی. عدالت و انصاف در امور شبیه بستاره شمالی مرکز ساکن است و همه سیاره گان دور او میگردند جوهر معرفت و علم آن است که آنرا بهر عمل و کار داشته باشی نه آنرا داشته باشی که اعتراف بجهل خود کنی. عبادت چنان کن که گویا خدا حاضر است اگر فکر کم نزد عبادت نیست چنان خواهد بود که گویا هیچ عبادت نکردم.

سابقاً چهار کلمات کسان را که میشنیدم اعتماد باحوالشان پیدا میکردم ولی اکنون کلماتشان را میشنوم و مواظب اعمالشان میشوم. زنده بودن انسان منوط بفضیلت اوست اگر یک مرد بد زنده باشد باید گفت خوش طالع میباشد. از برفی که بر پشت بام خانه همسایه است شکایت مکن در صورتیکه پیشگاه خانه خودت کثیف و پر برف است. بعضی بدون تصور و شناخت اقدام بعمل میکنند ولی من باید مدتی گوش بدهم و بهترین طریق را انتخاب کنم.

و نوبتی یکی از بزرگان دولت خواست ازدواج ناموافقی کند و کونفوسیوس ممانعت نمود بعضی بر او خرده گرفتند و او چنین گفت: من از این شادمانم که اگر یک گناهی بکنم جمعی مراقب اند.

و نیز از سخنان اوست: من نمیخواهم بشنوم که مرا هم درجه مقدّسان و نیکان قرار دهند؛ تمام آنچه در حق من توان گفت این است که کیفیت زمامداری و پیشوائی پاکان را آموختم و بکسان درس دادم و خستگی نیاوردم. مرد نیک ایمن و مطمئن است و مرد بد همیشه در بی مهراس. مرد خوب ناظر باصل است و آنرا برمیگزیند و تمام امور دیگر از آن تراوش میکند و آن تقوای فرزندانه است و ثمره اش محبت برادرانه. ممکن است کلمات زیبا و وجه خاضع



ولی فضیلت حقیقیه اندک باشد . درستی و صمیمیت اعلی الامورند . وقتی که تجاوز از حدّ خود میکنی از رجوع و تقهقر مقرر . گذشته را بخوان آینده را خواهی دانست من روزانه خودم را در سه حالت امتحان میکنم : در اعمالم با مردم که راستم یا نه ، در معاشرت با رفقا که درستم یا نه و آیا آنکه ممثل مولای خود در قیادت و زمامداری مردم هستم یا نه ؟ . سر لشکر سپاهی بزرگ ممکن است شکست بخورد اما شما نمیتوانید مغز باعزم فلاحی را درهم شکنید . اگر من مشغول به بنا کردن کوهی باشم و در روزی که آخرین زنبیل خاک بالای سرم باشد از کار بایستم خسران کردم اما اگر فقط یک زنبیل بروی زمین باشد و جلو میروم فی الحقیقه مشغولم ، کوه بنا میکنم .

## بعد از کونفوسیوس جریان آئینش در چین

اهالی چین پس از وفات کونفوسیوس متد رجاً از سوء سلو<sup>شان</sup> با وی پشیمان شدند و برخود غضبناک گشتند و بتدارک برخاستند و معابد برایش برپا کردند و مانند یکی از نیاکان معظم او را پرستیدند و در حقیقت معابد کونفوسیوس مانند مکاتب مهمی گردید و مانند مراسم عبادت «شانگ تی» خدای

بزرگ و ربّ النوعی شد و قربانیهای باو اختصاص یافت و امر و تربیت شدگان هم او را به پایه خدائی میدارند و احترامات و امتیازات فائده در حق اخلاص مقرر داشتند و اکنون دو دمانش که متجاوز از چهل هزارند با شرافت مهمه خانوارگی زندگانی مینمایند و شاید بعد از بنی اسرائیل آنرا قدیمترین خانواده های وجه الارض باید شمرد و آثارش و اخلاق و اعمالش در سرتاسر مملکت واسعة چین مقبول و ملاک تربیت جامعه قرار گرفت و ادوار آئینش را باین طریق توان منظم نمود :

اول از ولادتش تا وفات «منسیوس» مذکور یعنی از ۵۵۱ قبل میلاد مسیح تا ۳۳۱ و عصر ترقی . دوم از عصر «چوتسزی» (۱) ۱۰۳۴ بعد میلاد تا عصر «چوتسزی» (۲) ۲۰۰ بعد میلاد که فیلسوف رسمی چینیان و یکی از مردان حقیقی نژاد انسانی بود و نوشته هایش غالباً تفسیر برکینگ ها و چهار کتاب است و آنها را امرشد که طیونها چینیان در حفظ بگیرند تا آنکه بهر خدمت عمومی بجنبش آیند و توان گفت که فلسفه چینی بواسطه چوتسزی تأسیس گردید و از این قرار میباشد :

مبدأ المبادی و جوهر الجواهر مقدّس از جسمانیّت که اساس و تدبیر و تربیت عالم خلقت بید قدرت او ست بنام

«تاء کیه» یا «تاو»<sup>(۱)</sup> (اصل الاصول) و بنام «تیسین» (آسمان) و بنام «شانگتی» (حاکم علی الاطلاق) در کلمات کونفوسیوس تعبیر شد. و در مناجات بآن حقیقت مکنونه مقدسه ناملموس لایدرک و مافوق و ماوراء اشیا محسوسه خطابات نمود خصوصاً در «شی کینگ» الوهیت را اعلی الوجود و حاضر در کمال ممکنه و ناظر بر کل اشیا " لا یعزب عن علمه من شیء " وصف کرده گفت: او میخواهد بشر بایکدیگر بصلح و اتحاد و برادری معاشرت و زندگانی نمایند و او نه فقط امر بعمل راست میکند بلکه امر به نیت و آرزوی راست مینماید. و اینکه باید مراقب رفتار خود باشیم و قیام بر یک سلوک متین و رفیعی نمائیم که مانند قصری باشد و فضیلت در آن سکنی گیرد و ماباید آنرا محافظه کنیم چه ممکن است عیب یک بریلیان را بپاک کردن با دقت زائل نمود ولی اگر در کلمات عیبی نمایان باشد راهی برای محو کردن آن نیست. تواضع یگانه اساس کمال فضائل است. اعتراف بعدم اقتدار خود راه مهیا شدن برای تعلیم دیگران است. چه از آن لمحہ که انسان از خود پر و مملو از عجب بی مغز منتفخ نباشد هر خوبی را که در صبح بیاموزد در شام بموقع عمل خواهد گذاشت. آسمان در ته قلوب ما بدانگونه موجود و حاضر است که روشنی در غرغه

تاریک، باید ماخویش را مشابه او نمائیم تا مانند او آلت موسیقی بیک آهنگ و بیک درجه هم آواز شویم و باید خود را با او متصل نمائیم مانند دلولوحی که بنظر یکی میآیند و باید در هر آنی که دستش برای عطا باز است بمطای او برسیم. هواهای نامشروع ما ابواب قلوب ما را در مقابل او بست.

در این فلسفه است که تمام عالم وجود چه حی یا غیر حی از اصل الاصول مذکور جاری از عالم سرمد پدید آمدند که در یک راه و در راهی بواسطه مد و جزر یا بمباراة اخیری بواسطه نبض فعال غیر منقطع و نبض ساکن فعالیت و عمل نمود. و اول مانند اصل مذکور در لغت چین یانگ یا یونگ<sup>(۱)</sup> و دوم مانند اصل مؤنث یین یا یین<sup>(۲)</sup> و در راه مذکور جوهر مثبت و منفی گلشتی خوانده میشود و همینکه وجهه مدی فعال باقصی محدودیتش رسید عمل ساکن و قوی گردید و از این امواج تمامت وجودات مادیّه زمانیه تاصل یافتند. و بهمین طریق مستمر خواهد بود و ماده و روح دو نتیجه متقابل همین اند و یکی متمایل بتنوع و دیگری مایل باتحاد است و تنوع در عین اتحاد یک قانون عمومی و دائم وجود مییابد و انسان ثمره ای از ترقی نهائی این عمل است

وطبع انسان که مانند يك ثمرة اعلى میباشد کاملاً مقامش محمود است و متکون و فراهم از پنج عنصر است : احسان ، برّ ، موافقت ، حکمت و صمیمیت که باطن انسان را مؤسس و محدود ساختند (۱) ولی همینکه در تماس با عالم خارج آمد دیو بنزاع قیام مینماید و چون فرمان طبع خود را متابعت نماید عملش خوب و نتیجه مطلوب میشود و چون بنوع افراط در تأثیر عالم خارج واقع شود اعمالش دیوی شده خصام بمیان میآید و شخص مقدّس آن کس است که در هر دو مقام نظر باطنی و فطری اصیل داشته باشد و آنکس که بی تکلف اطاعت فطرت اصلیّه نماید همه افکارش کاملاً عقلی و اعمالش کاملاً پسندیده و کلماتش درست است و کونفوسیوس خاتم و آخر آن نفوس مقدّسه بود و تعالیم کینگ که بی تردید از قدیمترین ثمرات الهامیّه قلبیّه بشر است بعد از کونفوسیوس تقریباً فراموش شد و منسیوس تنقیح و ترویج نمود و اصول تعالیم همان است که بود فقط بر آنها توضیحات و تفسیراتی بیفزود و برای تثبیت آخرین اعمال و نتایج حیات خود اصحاب

(۱) از افسانه های باستانی چینی است که یو ازدهای نه سر را کشت و از خورش جهان را ساخت و آنکه پانک پدر آسمان بین مادر زمین است و از ایشان پنج عنصر متولد شد و از آنها جهان پدید گشت .

را نزد خویش خواند و آن کتب را متوجّه الی السماء تقدیس کرد و محافظه ای ساخته آنها را جای داده خدای را بهر آنکه نعمت حیات و صحّت توانائی بخشید تا آنکه این عهد انجام گرفت با تواضع تمام نماز و شکر بجای آورد .

یکی از امتیازات این کتب مقدّسه و ادبیات دینی چینی این است که کلامی مکروه و مخالف آداب در آنها دیده نمیشود و وسطری در آن نیست که در مجمع عائله مؤدب نتوان بلند خواند و امتیاز گفتارهای کونفوسیوس چنانکه گفته شد اینکه راجع بماوراء الطبیعه و حیات انسانی در نشأه دیگر و بنوع کلی راجع بفلسفه نظری الهی مختصر و بنوع جامع زکری کرد و باصل مقصود خود که تهذیب اخلاق و اصلاح بشر و بنوع کلی فلسفه عقلی است پرداخت و اخلاق کریمه و فضائل و آداب اجتماعی را نفوذ و سلطه عجیبی داد و چینیان مقام وی را اعظم و افخم از رتبه ربّی و رهنما و پیشوا گرفته بلکه ستایش و پرستش میکنند و توان گفت که نفوذش در فکر و قلب ملیونها بشر بزرگتر و بیشتر از کثیری از مؤسّسین و قانددین ادیان میباشد . احترام پدر و مادر و محبّت و علاقه شدیدۀ عائله و تملّق باوامر و تأسیسات دولت و احترام علم و دانش و حقارت جهل را در چین نافذ و برقرار کرد که اصل و شالوده تمام تعلیماتش گردید و روش و اسلوب دقیق

عملی وی مورد اعتبار و احترام دانشمندان جهان است و شالوده ای را که برای معرفت و تربیت و اداره حکومت بنا چنان تأثیر و نفوذ محکم ساخت موجب بهت و حیرت متعمقین گشت، و منظور کونفوسیوس این بود که پاک ترین ریشه های دینی و اخلاقی را در طبیعت بشر غرس نماید و در این عمل نجاح یافت و مبداء و مآل این آئین محبت عاقله و اداء وظیفه میباشد. بملوک تعلیم داد که با رعایا مانند اولاد خود سلوک نمایند و رعایا دستور داد که بملوک مانند آباء خود احترام کنند و همه را مجذوب و مجبور به پیروی نمود بحدی که توان این عبارت گفت که کونفوسیوس معلم بزرگ احترام و ادب بود تعظیم بخدا احترام آباء تجلیل و توقیر درگذشتگان تکریم و تمجید مردم بزرگ و ستایش اسلاف و اعصار گذشته و آنکه همه یکدیگر را مانند برادر اعتبار نمایند و مملکت و رسوم را چنان بستایند که گوئی ابویشان است و رئیس کشور را چنان اطاعت و نیایش نمایند که گویا مرکز نفوذ و قدرت است اساس تعلیمات او میباشد. و چین بلکه دنیا زده دار دروس احترام گذشتگان و تعظیم و تجلیل مقام علم و معرفت و صلح و تقوای خالصانه است که او تعلیم و توصیه نمود والی کنون در مملکت پهناور چین قانون کونفوسیوس قانون رسمی ملی و آئین او آئین

مملکتی بود و او حامی دولت و دولت حامی او شمرده میشد و کتابهایش همه ساله بدست جمعیتی که برای نشر آن تأسیس یافت مجانا منتشر میگشت و در روز میلادش که مطابق ۲۷ اوت است عید ملی قرار گرفت و بدین مسقط الرأس میروند و برای نمازگزاران در برابر محراب يك مأمور عالیرتبه بنماینده از طرف دولت و حکومت حاضر میشود و یک هزار و شصت و شصت معبد عظیم که دیوارهای سرخ رنگ آنها از مسافتی دور میدرخشد و در آن معابد و متعلق بانها صافح کثیره متنوعه آراسته بنام کونفوسیوس و منسیوس و رجال بارز آن آئین محض یاد بود موجود میباشد بهر تذکار او برپا است و در دو عید مقدس سالیانه بهار و پاییز بیادگارش در پیشگاه کتیبه مذکورش انواع هدایای اطعمه و اشربه میریزند و مأمورین و اعضاء محلی حکومت بلباس تمام رسمی با حضور جمعیت احتفال کرده در حال آوای زیر و بم موسیقی بخور نموده خود را بی پای کتیبه بسجده میاندازند و رقص و وجد و اهتزاز پر انجذاب و تأثر که صرف محض اداء تقدیر و تشکر و احترام است بعمل میآید و در مذبح هفتاد هزار قربانی حیوانی و سوخت بیست و هفت هزار قطعه ابریشمی انجام مییابد و در این آئین خدام معبد و رؤساء روحانی و ادعیه مقرره نیستند عبادت جز همین موقع مذکور از سال نمیکند ولی در هر خانه

جای مقدسی مانند رفّ مشتمل بر رسم یادگاری اسلاف است که مدا م بخور میسوزد و در همراه د و بارظروف مشتمل خوراک تقدیم میشود و هر سال در وقت معینی از بهار با تشریفاتى مخصوص بزیارت قبور اسلاف میروند و بالجمله از امتیازات چینیان تشریفات حدّا کثرا احترام و ستایش سحرآسا<sup>ی</sup> خدایان و قربانیها بواسطهٔ مأمورین برای خدایان بحسب مقامات آنها و آنکه در هر خانه پدر خانواده مأمورانجام آداب و مراسم مذهبی روزانه برای آباء و اسلاف است و تصهیم خود را در مقابل معابد مخصوص خانواده میگیرند و در هر خانه اسماء موتی بر لوحه شائی منقوش است و چنان است که گوید در آن خانه حضور دارند. در چین خانواده اولین اتحادیه است و چوبهای کوچک کندر که در معابد ساده خانوادگی رود میشود علامت بزرگی ارواح محسوب میباشد و مقبره های عظیم آن کشور علامت احترام زندگان به اجداد خود میباشد. و به نوع کلی شعاردینی چینیان طریقه و سلوک و لوازم تهذیب و تربیت اخلاقی است و بر محور آشتی و ملایمت و حذر از درشتی و غضب و فشار میباشد و در تدین چینی هیچ شور و غلیان و به خشم آمدن و اظهار غیرت و تمصّب و فشار وجود ندارد و در مظاهر ملی تربیتی و هنری و غیره چین از آنها دیده نمیشود و با طلسم و جاد وود عانی و سرورگار

بشارت نسبت به آتیه نقل کرد ند که طلوع مقدس حقیقی را باید بمغرب توجه داشت و مجمع جمعیت پیروان کونفوسیوس وود را چهارصد و بیست طیون نوشتند .

### کیفیت آئین لائوتسی در چین

لائوتسو (۱) یا لاتسه مؤسس آئین توحیدی تائوئی (آپرستش خدای منزّه و مجرد مطلق کامل و جامع بنام "تاء" که پیروانش معتقدند توام بامعجزات در ۶۰۴ قبل از میلاد در چین تولد یافت و پس از رشد از اعضاء عالیرتبه دربار "چنژ" شد و هنگامی که این سلسله منقرض گشت بتبّت رفت. گویند سوارگاو شده مرزهای امپراطوری چین را طی نمود "وین هی" نام مأمور گمرک از او خواست که حقیقت را با و بیاموزد لذا چند روز نزد آن جویای نامتناهی توقف کرد و رساله معروف خود را برای او انشاء نمود و بعد سوار مرکب خود شده از آنجا گذشت و دیگر کسی او را ندید و اساساً لائوتسی مدتی طولانی درکنج عزلت بسربرد و چون شروع بتعلیمات نمود غالباً مقاصد خود را در قالب امثال بیان کرد و بخدای واحد اشارت و دلالت نمود و نظرش صرفاً محصور در زندگی روحی

بود و بمعقیده او انسان باید خود را با "تاو" قانون عمومی ابدی تطبیق نماید و خویش را از هر هوی و هوس پاك سازد و با آن قانون عظیم هستی به پیوند چه با تمرینات و ریاضت توان بین روح و جسم هم آهنگی ایجاد نمود و به تقدیس و پاکیزگی رسید و او تعلیم داد که بدی را باید بخوبی معامله و جزا دهیم و در هر صورت کار خوب کنیم اما کنفوسیوس گفت بدی را باید به عدل مقابله کنیم و احسان را به احسان معامله نمائیم (۱) و بنا بر آنچه ذکر شد واضح است که امرش فلسفه و طریقه روحانیّه صرفه و تعلیمش آن بود که هوسات نفسانیّه از باطن و سرّ ذات روح قلع و قمع شده روح مقام سکون و اطمینان کامل یابد و این را یگانه طریق برای نجات و سعادت بشرمعین کرد و فلسفه اش ایمان و ایقان بخشش بهندسه و تقدیرات ازلیّه و مخالف اعتراضات بر خلقت میباشد فضائل خلقی را نعمت الهیه و ثواب برای نفس میخواند و در سخنانش راجع با مردم نیّه و اجتماعیّه و تربیتیّه تعالیبی نیست

(۱) Confucianism with its allied worship of ancestors is credited with 256000000 adherents. it is the state religion of china whose Emperor decreed the deification of its illustrious founder in 1906 and the bulk its followers belong to that country located  
Tao - ise GREAT RELIGIONS OF THE WORLD

و او مدت بیست و هشت سال معاصر کنفوسیوس بود و از فلسفه و طریقت وی دانشمندی بزرگ برخاستند و تأثیری بزرگ و عمیق در چین از او برقرار گردید چنانکه الیوم هنوز شماره زیادی خانقاه تا او نیست ها در آن مملکت دیده میشوند و پیروانش در چین بسیار و در درجه دوم اند و بسا که در مسائل روحیه پیرو لائوتسی و در امور مدنیّه و اجتماعیّه تابع کنفوسیوس میباشند و در موضعی از کتابش بنام تا اوته کینگ در وصف تا چنین مسطور است :

ما با و توجه میکنیم ولی نمی بینیم گوش فرامیداریم اما نمی شنویم او نمیشود محدود باشد . بی نام تأثیر و ایجا کرد . جوهرش قبل از تکون عالم بود . بی شکل و بی تغییر و تنها سرچشمه افزایش و آرایش ده هستی و در سیلان و جریان مستمر وجود در گذار و بعید اما متصل و در دست و قانون و مدیر اشیا است .

و نیز در وصف تا و مال انسان چنین ذکر است :

وحده و آرام ولكن فعال و فقط رفتار و کردار ستوده ما را باورساند .

ولی اصحاب و اخلافتش بعد از او نمازها و دعاهائی در طلب غفران و ترقی ارواح انسان در جهان دیگر وضع کردند که الی الحال در مواقع مخصوصه میخوانند و نیز پرستش الهه

متعددّه مخصوصاً سه خدای بزرگ مینمایند و معتقد ارواح شریزه و تأثیرات آنها در عالم بشرند و بعالم بعد از مرگ و مجازات و مکافات اکیداً علاقه دارند و در خصوص اسباب و وسائل زندگانی چنان اند که گویا در اینجهان نیستند و بعضی از نویسندگان نوشتند که کونفوسیوس چون ویرا ملاقات کرد در حقیقت چنین گفت : من میدانم پرنده چگونه پرواز مینماید و ماهیان چگونه شنا مینمایند و چارپایان چگونه میروند و پرنده را میشود با تیر زد و ماهی ممکن است بدام افتد و زنبور میشود در تار عنکبوت گرفتار گردد اما يك اژدهائی است که نمیتوانم بگویم چگونه بر هوا آمده با آسمان بلند شد . امروز من اژدها را دیدم .

اما آئین ها و عقاید بیگانه که بکشور پهناور چین رفتند و خصوصاً بودائیّت و اسلام که با شماره معتنابه در آنجا استقرار یافتند بهر يك در جایش اشاره میگردد .

\*\*\*\*\*

## خلاصه ای از احوال هند و آئین آن کشور آریائی وضع اقدام آن کشور

کشور پهناور هند با سلسله جبال هیمالیا ، در تفتح ترین کوههای روی زمین در شمالش و اوقیانوس هند در جنوبش و با رود عظیم مقدّس گنگ یا کونگا که از آن جبال تا اوقیانوس متجاوز از هزار و سیصد میل جاری است و در بعضی از مواضع که رودهای کثیر دیگر بآن ملحق میگردد به عمق هفتاد پا و بعضی سیزده میل میشود . بنویس که علماء گیاه شناسان هند بر به تحقیق رساندند مثبت بیش از هشت هزار نوع گیاه و چهار صد و پنجاه و شش نوع درخت میباشد و از قدیم الایام در باریترین قسمت دنیا و سرزمین اسرار و مطوّ از شروت طبیعیه و فلسفه دقیقه و عجائب علوم و اعمال روحیه شناخته شد و توجه سلاطین و جهانگیران رابسوی خود جلب نمود چنانکه سپاه سمیرامیس و داریوش و اسکندر و خلفاء اموی اسلامی ( ۲۷۱۱ م ) و سلطان محمود ( ۸۷۰ م ) و تیمور لنگ ( ۱۵۰۵ م ) و نادر شاه افشار ( ۱۸۲۰ م ) و پرتغالیان ( ۱۴۹۸ م ) و هلندیان ( ۱۷۰۰ ) و بالاخره انگلستان ( ۱۶۰۰ ) در آن ورود نمودند و فاتحین عظام مذکور از ملکه آشور

گرفته تا کمپانی تجارتی انگلیز و دولتش از آن مملکت شاسعه بقدر مقدور تمتع بردند ولی آن مملکت باز گوئی دست نخورده و تعجب خیز و معمائی که بود باقی است و بدانگونه که سپاهیان اسکندر بیان نمودند سرزمین معابدی غارمانند محصور از صخره برجا ماند و هنوز همانطور سرزمین یکی از قدیمترین ادیان عالم و مجرای کنگ مقدس و محل معابد و عبادات و ریاضات مشهور و موطن و مرکز فیل و کرگدن و میمون و انواع آهوان و درندگان و گزندگان و دیگر حیوانات عجیبه و زراعات وافره برنج و نیل و نیشکر و موز و انبسه و نارگیل و درخت معروف شاخه های آویخته که هر یک از آنها در زمین ریشه دوانده اشجار فراوان شوند و قباب خضراء و جنگل واسعه تشکیل دهند که تاسه هزار درخت نیز از یک درخت گفتند و اشجار عجیبه دیگر و تمر هندی و غیره و جنگلهای واسعه و چوب خیزران و انبارها از لفل و مانند آن و خرمنها لثالی و نباتات معطره و انواع طیور جمیله از طاوس و طوطی و امثال آنها و مافوق کل ذلك سرزمین فلسفه های مافوق الطبیعه بغایت عمیق و دقیق و عملیات خیرت افزای عالم انسانی میباشد.

و اما تحقیق کیفیت پیدایش ملت و آئین اصلی و ایام اولیه و تاریخشان نهایت اشکال دارد چه کتب مقدسه

و ادبیاتشان مشتمل بر تاریخ نیست و درست نقطه مقابل مصر قدیم شهر که نهایت اهمیت بواقعات داده اغلب ساحت روزانه را برصفاح قیمتی مملکتی و بر سنگها و ستونها و ضرائح رسم مینمودند و سالهای دراز باقی ماند تا موقع قرائت و اطلاع از آن فرا رسید واقع است و هندوها برای استفراق در توجه بروح هستی و باطن عالم وجود بهمان درجه واقعات را بی اهمیت گرفته به ثبت و حفظ آنها اندک اعتنا ننمودند و توان گفت هیچ ملتی مانند آنها —————  
 عدیم التاریخ نیستند و فقط در تاریخ هرودوت نام چاندر گوپتا (۱) معاصر اسکندر مذکور است که بنام ساندرا گوپتوس خوانده شد و در سال ۳۱۵ قبل میلاد مسیح بسلطنت رسید و بنوع اجمال ملت و مدنیّت و عقیدت آن کشور پیش از چهار هزار سال قبل از این که ورود قوم آریان در آنجا شد محقق میباشد ولی اطلاع کافی از آن نیست و همین قدر توان گفت که از سکنه نژاد اصلی گندم گون نسبتاً نامتمدن هند آنانی که از قتل و اسیر اقوام خونریز مهاجم فاتح آریان در آمدند و زیر اطاعت آنان هم نرفتند و کم کم بجنگل ها و کوهها و بیابانها پناه بردند و برجامانند و آریان آنان را بنام سیاه پوست و داسیو (۲) (بمعنی تحت اللفظ بی بینی یا



کوچک بینی ) و بی زبان و بی خدا تحقیراً خوانند و آنها را معمولاً اقوام جنگل و دره مینامند و بنامهای اقوامی متعدّد مانند سانتال ، اورائون و غیرهما نام میبرند و شاید بابعضی اقوام دیگر از جنس تورانی توأم اند قریب هشت ملیون در اماکن متباعده آن کشور پهناور بهممان عقیدت اصلیه روح پرستی و جن ترسی و دعا و سحر و قربانیهای گوناگون و حتی قربانی انسان که غالباً جوانانی را بدست آورده یا خریده و پرورده در مواقع متعدده از سال برای خوشنودی ارواح قسیه که معتقد بودند بنوعی فجیع خون میریختند و پرستشهای مختلف حتی پرستش مار هم میکردند برجا ماندند و اما نژاد آریان یا هند و بومی و وسیع شده سرتاسر آن کشور را گرفتند و ملیت و مدنیّت و عقیدت ایجاد کردند و آئین برهمنی برقرار داشتند و اصلاً لغت سنسکریت از آنان برخاست که از آن ده شعبه از زبان پیدا شده در اقسام وسیعه آن کشور متداول میباشند و از مجموع سکنه هند که کمتر از سیصد ملیون بشمار آوردند کمتر از دو بیست و ده ملیون را برهمنی نوشتند و در قرون بسیار متأخر شاخه بودائی از آن آئین سر برکشید و بعداً دین اسلام هم با شعب متعدهش در میان آنان برقرار گردید که اکنون شاید متجاوز از نود و چهار ملیون اند و اکنون بجز آئین

زردشتی و مسیحیت و غیرهما برهمنی بودائی و اسلام سه آئین بزرگ در آنجا بشمار میآیند و دیگر ادیان و عقاید آنقدر قوی نیستند و آنچه الیوم در باره هند ورد زبانهاست باین خلاصه میباشد : چهار ملیون کیلومتر مربع زمین که نصف اروپا یا نه برابر فرانسه است و سیصد و پنجاه ملیون نفوس و دو بیست زبان متفاوت و ده آئین و عده هندوان دو بیست و شصت ملیون و عده مسلمین پنجاه ملیون و عده سیخها در هندوستان پنج ملیون و طبقه نجسها که هندوان پاریا مینامند بشماره شصت ملیون . نجسها طبقه پنجم هندوان میباشند که از آغاز شغل زباله روی و کناسی و سوزانیدن اموات داشتند و منفور بوده جدا میزیستند ولی تا این عصر تغییر کلی در احوال حاصل شد و چهار طبقه دیگر هندوان : اول برهمنان که روحانیون اند دوم سپاهیان سوم سوداگران چهارم برزگران و خدایان هند و که مجسمه آنها در معابد دیده میشود بنام برهما ، سیوا ، ویشنو ، لاکشمی ، پروتی ، سرسوتی ، کریشنا ، کانش و غیرهما و طبقه ای هم اروآسیائی که متولد از مرد سربازان انگلیسی و زن هند و از نجسها هستند و دیگر زردشتیان معروف و مشهور میباشند .

برقرار ساختند و شهری بنام متهرا بنا داشتند که کرشنا (۱) مری عظیم محبوب و معبودشان در آنجا از ابونیش واسدیو و دیوکسی نام بمرصه ظهور آمد و آغاز ایام خود را در میان جنگلهای جبال بلند هیمالیا گذرانده نزد مرتاضان و دانایان روحانی بسر برد تا بمیان مردم آمده اساس امر و تعالیمش را برقرار کرد و با دسته‌ای از اصحاب خود از جایی بجایی همی سفر و سیر کرد و آن مردم متدرجاً از وضع و حالت اولیه مذکوره بیرون آمده بفلاح و عمران پرداختند و اولین سرود وید هنگامی سروده شد که بر ساحل کنگ فرود آمده قدیمترین شهر را بنام نمودند و بنابراین شعبه هند در ایام حضرت موسی و یاجندی قبل از آن برقرار گردید که حسب عقیدتشان تجسد خدای بزرگ یعنی برهما از آسمان بزمین آمده تعلیم داد و متدرجاً ایام بعد گذشت تا چنانچه گویند ویاسه (۲) نام مردی از عالی مقامان تقریباً سه هزار و چند سال قبل از این یعنی چند مدت قبل از داود آن سرودها و مقولات را بچهار کتاب جمع آوری کرد که هندوان بلفت سنسکریت وید (۳) مینامند و قوای عظیمه که در آن عصر اول اعتقاد داشته میپرستیدند ایندرا (۴) و ارونا اگنی (۵) ساویتری (۶) سوما (۷) یاما (۸) بود اول قوه

(1) Krishna (2) Vyasa (3) Veda Sandkrit (4) Indra

(5) Varva (6) savitri (7) soma (8) Yama

## هند و آریان و تمدن و عقیدت در هند

عقیده وید (۱) موجود و حاضر الی کنون در آن کشور و نیز لفت سنسکریت نتیجه ورود و غلبه نژاد آریان بدان مملکت میباشد و عقیده سابقه نیز در عقیده لاحقه پیامخت چه از علم تطبیق الالسن بخوبی معلوم است که نژاد هند و زبان سنسکریت یکی از شعب قوم آریان و لفتشان میباشد که پیش از پنجهزار سال در قسمت واسع خراسان قدیم و در جانب مشرق بحر خزر و غیرها میزیستند و فیما بین خود عقیدت و سیاست و لفت و آداب مخصوصه داشتند و تا <sup>سپس</sup> تمدنی نمودند و در آغاز کار به تمتع از چارپایان معاش میگزید و گرچه ستایش آسمان و زمین و آفتاب و ماه و آب و باد بجای میآوردند ولی علاماتی در آل براین موجود است که اساساً اعتقاد الهی توحیدی فیما بینشان بود و پرستشها که بصورت تعدد الهه است عارض و طاری میباشد و در قریب چهار هزار سال قبل از این شعبه مذکور از آن جدا شده در اراضی زرخیز پهناور فیما بین دو رود جمنا و کنگ و کنار رود سند سکونت اختیار و بنام هند و خوانده شدند و آباد

(1) Vedas

جو محیط دوّم قوه دریا، نور یا بعبارۀ آخری آسمان سوم جوهر آتش چهارم روح آفتاب پنجم روح ماه ششم مایه مرگ و تمامت طبایع کلیه و قوای مادیۀ عظیمه ستوده شدند و صور و مجسمات داشتند و پرستش میشدند چنانچه زمین و آسمان و آتش و هوا و غیرها هر یک روح و قوه و جوهری داشته برای هر یک روزی عید و عبادتی مخصوص بود. وزیدن نسائم را عملی باطنی، هوا طوفان و امواج را از سر دریا و نمو هر درخت و گیاهی را از روحش و پرواز هر نوع از طیور را از اصولشان میگفتند و حتی مراکز قوای ماهیان دریا و منابع روز و شب و فجر و شهور و فصول و خوراک و شراب و غیرها آداب پرستشی مخصوص داشتند و ماده گاوارا ستایش کرده ببول و سرگینش تیمن و تبرک میجستند و مابین آنهمه آیندورا و اگنی را اکبر و اعظم میشمردند ولی اکابر روحانیان شان تمامی قوا و طباع را شعب دانسته منتهی یحقیقتی اعلی و اقصی گفتند که وحدت ذاتیۀ نهان در کل باو تحقق پذیرفت و او را قدیم و مطلق و حاضر در کل و اصل اصول و موجب و سبب همه گرفته پرابرهما یعنی غیب الفیوب و نیز برهما (۱) و رام و آتمه یعنی روح نامیدند و در برهما چنین مسطور است که برهما باشکستگی خاطر عالم هستی را

در مدت شانزده هزار سال ایجاد نمود و اکنون گویند که خداوند نامتناهی و جوهر سرمدی لا یدرک و مصدر عالم هستی سه بار ظهور و تجسد نمود و از اینرو سه خداوند بزرگ تحقق یافت. ظهور و تجسد نخست برهما ( لفظ برهما در سنسکرت بمعنی نماز است ) خداوند دانشمندان و فیلسوفان که زمام آفریدن بدست دارد و تجسد و ظهور دوّم ویشنو (۱) خداوند حیات میباشد که مکرر در این جهان بصور گوناگون ظاهر شد و کرشنا یکی از تجلیات او است و زمام حفظ ترکیب عالم وجود را بدست گرفته و تجسد و ظهور سوم سِیوا (۲) که مباشر اهلاک و خداوند موت و تلاشی موجودات است و هر سه بعظمت ستوده میشوند و برای اشاره بتجسد ثلاثه آنها را در یک صورت متلاصق متمثل کرده و میگویند پرابرهما در ازل برهما را از ذات غیب خود بظهور و صدور رساند و در برهما خالق شده بوسیله اش خلقت را ایجاد نمود و بعد از آن ویشنو را که حافظ است و بعد از آن سِیوا را که تخریب و تجدید کننده است در خود بظهور آورد و خدایان مذکور که تجلیات الوهیت و بمنزله قوا و صفات متنوعه اش میباشند در ازمنه مختلفه بصور گوناگون نمایان شد و ویشنو زمانی انسان و ماهی و هنگامی آدم و شیر و وقتی بصورت

انسانی قصیر القامه ظاهرگشت (۱) و در کتاب مقدس مسطور

(۱) آنچه الحال در میان هندوان متشرع شایع است آن است که ایشان بوجود حقیقی که عالم قائم باو است قائل اند اما ذات مقدس او را از ایصال آثار بمخلوقات منزّه و متمسک<sup>س</sup> شناسند و خلایق را بنهج مسطور در بند اغلال اعمال و سلا<sup>س</sup> افعال دانند ..... برهما به نیروی عبادت و قوت طاعت و توانائی ریاضت و کردار نیک خویش عالم را پدید آورد چنانکه بید که کتاب سماوی است بعقیده اهل هند بدین معنی ناطق است یعنی هر مرتبه از مراتب ملکی مهون عمل صالح و خلقی حمیده است و چون نفس ناطقه با جواهر ملکوتی همگوه است تواند بطکات ملکی مالک یکی از این مناصب رفیعه گردد و تاملتی مستد معین کامروا وارجمند باشد ..... و در قسم اول کتاب بهاگوت که از تواریخ معتبر هندوان است مسطور میباشد که موجود حقیقی وجودی است بحدت واحد بی ضد و ند که در السنه مختلفه درخور اعتقادات عباد اسمائی دارد و طریق وصول بحضرت او مشروط بقمع غضب و قلع شهوت و عزل حواس است و آن ذات مقدس موسوم به ناراین درحینی که عالمو عالمیان در آب فرو شده بودند ..... از ناف این شخص اعظم گلی که در السنه مشهور به گول است ظهور کرد و از آن گول برهما پدیدگشت و هم از اعضای این موجود اکبر جمیع مخلوقات بعرضه بروز شتافتند .

در بعضی کتب دیگر است که وجود مطلق بحدت نرانجین یعنی حضرت بیرنگ شخصی را آفریده برهما نام نهاد و او را وسیله آفرینش ساخت و همچنین این ذات معلی بنفس بشن جلوه کرد تا اوتار گرفت و باعث محافظت آنچه برهما آفریده

است که عالمی روحانی به برهما و ویشنو و سیوا هر یک

بقیه پاورقی صفحه ۹۰

در مرتبه بشنیت گشت پس مهادیورا برانگیخت تا آنچه برهما آفریده هنگامیکه حکمت ازلی جهان را از آشکارا بباطن بردن اقتضا کند برافکند ..... برهما مردی است پیر با چهار سر ناراین یعنی "بشن" چکر که یکنوع حربه است در دست دارد و همیشه او اوتار میگیرد و اوتار یعنی ظهور و تعین که نام "اوده" است و ده هم در آخرد ورکلجک برای کشتن معاندین دینی بظهور برهمنی بنام "کلنگی" اوتار مفسد عالم را درکشد و غلبه بر بلجان یعنی مسلمان و یهود و نصاری نماید ..... و تاهزار برهما معلوم است که بظهور آمدند و این برهمنی هزارویکم برود و در آنوقت دوازده خورشید درخشان شوند و جهان و جهانیان بسوزند و مردم گیتسی بزیر آب در روند و برهمنی دیگر ظهور کند و از سرنو جهانی پدید آورد و همیشه بدینضوال بگذرد ....

و در قسمت دوم بهاگوت آمده . میدع تعالی در بدایت پرکرت یعنی طبیعت را خلعت هستی در بر کرده ..... از چهارده بهون یعنی چهارده خلقت هفت مرتبه به اعالی بدن حق و هفت دیگر به اسافل بدن حق متعلق اند .... و مجموع این چهارده مرتبه بتفصیل با سه مرتبه که باجمال است عبارت است از شخص اعظم که حق تعالی عبارت از اوست از حق سپها یعنی زمان هستی یافت و از طبیعت و زمان پرکرت که عبارت از سمای بوده است پدید آمد و از پرکرت مهتت که عبارت از ماده است و از مهتت سه آهنکار یعنی خودی وجود یافت که ساتک قوه عقلی و راجس جذب ملایم شهوت و تاس دفع منافی غضب و از راجس حواس پدید آمد و از ساتک ارباب طبایع و خواص موجود شدند و از تاس مشوما

توجه و التجا کرده بنام ایخدای بحق خواند و از هر سه

بقیه پا و رقی (۹) و لموسات و مبصرات و مسموعات و مذوقات هستی پذیرفت و از این پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهرگشت و از سه طبیعت مذکور بشن و برهما و مهیش که سه فرشته<sup>ی</sup> معظم اند بعرصه آمدند و از بهر خالقیت برهما هشت برهما دیگر مرقوم قلم هستی گشتند و مراتب روحانی و جسمانی و علوی و سفلی و جمادی و نباتی و حیوانی شدند و مهیش یعنی مهادیو که سوار بر گاو و مار برگردن است.....

خدای اجل و اول همه خدایان را در لسان ایشان برنجن گویند و اعتقاد ایشان درباره برنجن آن است که اول تنها بود و با او کسی نبود و در ناف او کولی باشد یعنی شجره نیلوفر که هزار برگ دارد و از این شجره برهما پیدا شد برهما شخصی است چهارشخصی از چهار سو و یکی از آن چهار مها<sup>ی</sup> هشت دست و کولی در نافش دارای پانصد برگ و بعضی از ایشان همین مهادیو را خدای اصلی شناسند که بر گاو سوار است و برگردنش ماری می باشد و چرم فیل پوشیده بر بدن خاکستر مالیده و لا جرم گاو را اشرف تمام مخلوقات زمین می شناسند و خاکستر مالیدن بر جمیع برهمنان و بزرگان دینی سنت شده چنانچه عورت پوشیده و تمام بدن برهنه بخاکستر از سرگین مالیده است و برخی مهادیو را خدای اصلی و روحی میدانند و گویند سورج یعنی آفتاب و چندر یعنی ماه و اگن یعنی آتش چشمان او می باشد و باد و هوا نفس او و ورعد سخن او.

( دبستان المذاهب )

جواب شنید که ای عالم روحانی کمترین فرقی ما بین ماسسه نیست يك خدا است که بر حسب اعمال آفریدن و نگهداشتن و از هم ریختن سه نوع جلوه کرد ولیکن در حقیقت یکی است و هر یکی از آن سه را پرستند چنان است که همه را وفی الحقیقه خدای واحد اعلی را پرستش نمایند ولی معذک تود هندوان بنوع اختلاف هر شعبه<sup>ی</sup> یکی از آنها الهه رابعبات برگزیدند و حتی پرستش برهما متدرجاً کم شد و اکثریت سیوا یا ویشنورا می پرستند و تمثال برهما فیما بین هندوان با چهار رو و چهار دست است بدستی کتاب مقدس و بدست دیگر قاشقی و بدست سوم سبحة و بدست چهارم ظرفی پر آب دارد و تمثال ویشنو نیز چهار دست دارد که بدستی بوقی از صدف و بدست دیگر حلقه ای که چگون میگرداند آتشی بیرون میآید که کسی را قوت مقاومت آن نیست و بدست سوم چماقی و در دست چهارم شکوفه می باشد و تمثال سیوا نیز با چهار دست است بدست اول چوکان و بدست دوم ریسمانی که گنهکاران را ببندد و بدست دیگرش چیزی نیست ولی چشمی دیگر در پیشانی و گردن بند از رووس بشری بگردن و چنین استفاد میگردد که هندوان در اعصار اولیه برهما را وحده میدانستند و می پرستیدند و این نوع از تثلیث و تعدد بواسطه بزرگان دین بعداً تقرر یافت

و اساساً خدا در فلسفه هند و بنوع وحدة الوجود حقیقت لا یدرک بی منتھائی است که تطورات و تنزلات و ظہورات لایتناهی کرده و میکند و در تنوعات انفسیہ و طبیعیہ مختلفہ ظہور و تجلی نموده و الوہیتش در هر رتبه مورد ثنا و ستایش قرار میگیرد و در سرودهای مشہورہ واردنا «این درا اگنی» و دیگر خدایان همه بمقام اعلیٰ موصوف گشتند و در نشیدهای کثیرہ کل الہہ بلقب اعلیٰ و مطلق خوانده شدند و بنوع اوضح راجع بتوحید مذکور مسطور است و مزایلتی که در ادیان سامی بین خلق و خالق اعتقاد شد در این آئین نقطہ مقابلش میباشد و جوهر الجواهر در عالم هستی و عین هستی نه خارج و جدای از آن ملاحظہ و عبادت میشود و لذا هر ذمی وجود خصوصاً هر ذی حیات معلومی در نظرشان محترم است و تمام معابد مخروطی الشكل مرتفع بر بلندیا و کوهها که در آنها بستایش و نشید میپردازند بنام سلوییا موسوم است و پییا نام خداست و مقام اعتقاد و توحیدشان باین درجه میباشد که وجود الوہیت را روح و حقیقت عالم هستی و عالم را جلوه و شہود و نمایش اومیدانند و ارواح بتلاشی ابدان راجع باصل خود میگردند و این صریح عبارت ویید است :

” همان يك خدا میباشد که گاهی بشکل زارع شده بنز

زمین زراعت میکند و نیز آب شده آنرا سیراب مینماید و گله گشته همه را سیر میسازد قوت و ضعف از او است و سس و نیز آتش سر خداست و مهر و ماه چشمان او و هوا دم او و وید کلام او و مخلوقات عقلیہ او در زمین پای او است و جان تمام خلایق او است و همه او است..... و با وجود اینهمه امور باز او نہایت قدوس و بزرگ است..... جان و خدا و برهما اصل است و يك است .

و در باب کیفیت پیدایش عالم شہود و آفرینش در کتبش<sup>ن</sup> چنین مسطور است که :

خدای را دو حال است نرگن و سرگن ، نرگن ذات بحت غیب مقدس از وصف و نعت میباشد و گن بمعنی صفت و نرگن بمعنی عدیم الصفت و در این حال ورتبه جز خدا چیزی نه و وجود را شبیه بحالت خواب توان گفت و عالم هستی در عدم و خفا میباشد و سرگن عالم ذات مسع الصفات است و ادارہ وجود در این حال و مرتبه میباشد که در خدا قوہ اسجاد و در برهما قوہ غضب بجنیش میآید و صفات سه گانه که ست ، برج ، تیم میخوانند یعنی صداقت محبت غضب از او بروز و ظہور مییابد و عالم پیدا میشود ولی اصل وجود لایتناهی و بنام پرازاپاتی<sup>(۱)</sup> و پیوستہ دراز دیاد میباشد .

## نام این آئین و شمه‌ای از انواع فلسفه آن

این آئین قدیم عظیم که نزدیک دو بیست ملیون پیرو صمیمی رسمی دارد و عمرش بیش از چهار هزار سال می‌باشد از آغاز نه بوسیله جهاد و قتال و حتی نه به تبلیغ بلکه بعزت نیروی روح فلسفیش نشو و رواج و قرارتام یافت و تا حال در ادیان و عقاید بسیاری از ملل عالم دخول و حلول نمود و وسعت و حریت در آن بیش از بسیاری از ادیان وجود دارد و بقدری فلسفی و روحی است و چند ان از عوالم ماده بمقامی اعلی قرار یافت که دست فیلسوف ترین عقل نظری بدشوار<sup>ری</sup> بحریمش میرسد و آئین اسراری و فلسفی محض توان خواند و با همه عقاید و ادیان که در آن مملکت بمحبت یا با کراه داخل شد هنوز دریای عظیم اسرار زایش بهمان تموج و هیجان برجاست ولی معدلك از طرفی آمیخته با غلیظ ترین عتاسد زائده و پرستشهای پائده و مراسم جامده می‌باشد و از طرفی دیگر پیروانش جنبه روح و ماوراء ماده را با دست گرفته از جنبه زندگانی مادی برکنار و عاطل ماندند چه در این آئین و عقیدت مبداء اول در آئینه هستی و طبیعت میدرخشد که بنام دوا ( Deva ) بمعنی درخشان مینامند و روح

( ۹۷ )

حقیقت و حقیقت جوهر روح است و عالم هستی نمایشش روح و براساس و ریشه آن استوار می‌باشد و روح يك و مافوق كل و در كل و حقیقت كل و عین برهمن است و هر که در فکر و اندیشه منقطع از كل اشياء گردد و بانفراد و انعدام شخص اصلی برگردد و در روح وحدت قرار یابد جاوید شود و تواند گوید من برهمنای بزرگ و فنا ناپذیرم ولی بعزت قدمت و فقد تاریخ ، مؤسس اصلی و کیفیت و تاریخ اولی آن معلوم نیست و تألیف و تعالیم مدونه اش منتسب بقدیسین و اعظام عدیده شان است لذا این آئین انتساب بنام اولین برهمن خد اوندگار قدیم و عظیم بدون معلومیت شخصی یافته بنام آئین برهمنائی خوانده میشود و از مابین شش مذهب و طرق فلسفی هندوان که هر یک نیز بچند شعبه منقسم اند سه اسلوب فلسفی بنام سانکھیا (۱) و دانتا (۲) نیایا (۳) مشهور است اما اسلوب سانکھیا کاپیلا (۴) نام آنرا بر دو اصل تأسیس نمود و در کتاب شهیر بهگوت گیتا (۵) مختصری از آن و مختصری از فلسفه یوک و غیره ذکر یافت و نیز ذکر کاپیلا و دو اصلش در قوانین مانو آنگاه در یوینایشاد (۶) هست و از این معلوم میشود که تأسیس این فلسفه در عصر برهمنان و تقریباً ۲۷۰۰ سال قبل از این بود و شخص مقدس

(1) Sankhya (2) Vedanta (3) Nyaya (4) Kapila

(5) Bhagavat- Gita (6) Upanishad

مؤسس این فلسفه کاپیلا تجسد ویشنویاگنی دانسته شد و این فلسفه سانکھیا کاپیلا در کثیری از آثار ادبیه هندوان می باشد و مخصوصا در کاریکا یا بعبارۀ اخری سانکھیا کاریکا است که متعلق به ایسوار در کیشنا می باشد و مرکب از ۸۲ <sup>حمله</sup> تاریخی مع التفسیر است و برای دلالت بر قدسیست کاپیلا و اهمیت تعلیماتش در عصر اقدم همین بیان مسطور در یوپا نیشاد کفایت می نماید که خدا مصدر تمام وجودات متنوعه متفاوت از آغاز پسر خود کاپیلا را با انواع معرفت تغذیه کرد و از هنگام ولادتش در نظر داشت بهاگواتا پورانا کاپیلا را یک تجسد ویشنو کند و از پنجمین تجسدش کاپیلا سانکھیا را که جمیع اصول را تجدید نمود ظاهر کرد و فلسفه ودانتا که غالب و متداول تر از همه است در شرایع مانو و در یوپانیشاد خصوصا در برهما سورا که منسوب به ویاسا می باشد مذکور است و اسلوش در یوپانیشاد تأسیس یافت و چون از فلسفه کاپیلا تنقید کرده غالبا وقت خود را در ابطال آن صرف نمود البته تاریخ تأسیسش بعد از آن فلسفه می باشد و نیایا در ساترا ، گوتما و کاناد تأسیس شد و هر سه فلسفه قدیم اند و راهی بنوع علم و یقین درباره مؤسس و زمانش نیست و در اموری چند متفق و در دیگر امور متخالف می باشند و دست بر همنانی وضع شدند که خویش را متبحر در دین

دانسته و یدرا را مافوق کل کتب احترام و بپند و وثیقت تعظیم و تجلیل تام مینمودند و طاعات و عبادات روزانه را انجام داده حدود علو مقام طبقه خود را محفوظ داشتند و حکمت و فلسفه عبادت را مبین کرده و چنین بیان نمودند که با اینکه خدای اعلی جز یکی نیست انواع عبادت اندر اگنی ماروتس و غیرها موجب نیرو و قیام بر این توحید عالی میگردد و هر سه فلسفه هم جنبه نظری دارند که عالم هستی چگونه پیدا شد و هم جنبه عطفی دارند که ما چه کنیم تا از شرور عالم کون نجات و خلاصی حاصل کنیم و هر سه وجود و زندگانی را شر ملاحظه نموده تناسخ رایگانه وسیله نجات دانستند که بمرور تجسّدات و تغیرات براحت ابدی اعلی توان رسید و موجب این نجات در معرفت کامل حقیقت یافت میشود و نیز هر سه معتقد بقوه و افکارند و فقط افکار و احساسات را جوهر می شمارند و عالم محسوس ماده و زمان را نمایش سرابی میدانند اما در موضوع فلسفه نظری در فلسفه ودانتا یا سیمان ( سیمان بمعنی تحرّی و تجسس است ) عالم را ناتج از مبدء واحد سرمدی قائم بالذات دانست که آن خدا برهما است و جز آن وجود احد و احد چیزی نیست و ماسوی مایا یعنی وهم صرف می باشد و فلسفه سانکھیا دو مبدء سرمدی قائم بالذات قائل شد یعنی نفس و